

هزل تعليم است



ايرج ميرزا

عبيد زاکانی

پژوهشی در طنز آميخته به هزل (رساله صد پند،
مذهب مختار، رساله دلگشا و ديوان ايرج ميرزا)

وحيدضیائی

اگر شربتی بایدت سودمند

ز داعی ستان داروی تلخ پند

به پرویزن معرفت بیخته

به شهد ظرافت بر آمیخته

روان پاک و دور از آلائش بزرگ مردان این سرزمین زمانی که در تلاطم امواج وحشی دریا‌های بیگانه یا تسلیم آب‌های گندناک به روح مردابی ساحل طلبان. در موج طعنه و تهمت و افتراء بر تخته پاره‌های قلم می‌نشست روایتگر اعصاری بود که درد ریاکاری، تسلیم به استبداد و خودفروشی ابن الوقت از دروان شاخ سترگ فرهنگ این سرزمین را می‌خورد و برگ‌های تازه رسته این شاخ را روی زرد می‌کرد. سخن در این مقاله به درازا نخواهد کشید که اندیشمندانی چون علامه محمدجعفر محجوب، احسان یار شاطر پرویز اتابکی و ابراهیم نبوی در منابعی که خواهد آمد به تفصیل به تصحیح نسخ قدیمی پرداخته در مقدمه‌های مفروض هر یک به فتح بایی در زمینه‌ی این طنزپرداز بزرگ و مهجور تاریخ ادبیات ایران پرداخته‌اند. عبیدزاکانی هم عصرحافظ بزرگ. مهجور مانده پشت نام منفور هزل در ادبیات فاخر ایرانی! وزیری که دست از مدح شست و به بیان دروغها و انحطاطات عصر خویش پرداخت. در این فراخور نیز در هر بخش سعی می‌شود کوتاه سخنی درباب مربوط بیاید و سخن به آرایه‌ی ایجاز. تصحیح رساله صد پند، تصحیح بند هفتم مذهب مختار، مقدمه‌ای بر رساله صد پند، بررسی برخی از حکایت‌های رساله دلگشا در فصل نخست خواهد آمد. بخش دوم بررسی طنز آمیخته به هزل در دیوان دیگر طنزپرداز بزرگ معاصر ایرج میرزا و در نهایت به عنوان بحث مکمل در بابی از بررسی حکایت‌های عبید و ایرج در نثر و نظم بخشی از مقاله‌ای در باب بررسی کتاب شاهد بازی در ادب فارسی که نمونه‌های ادبی آن بیشترین مورد را در هر دو این شاعران دارد تقدیم می‌شود. هر چند دو مقاله زیر با تشکر از مجلات الکترونیکی مانی‌ها (مریم هوله و هومن عزیز) و ادبیات و فرهنگ (میرزا آقا عسگری - مانی) منتشر شده‌اند اما سعی شده مواردی تازه در آنها گنجانده شده به روایتی نو باز نویسی شوند.

نهایت کلام اینکه بی‌مهری به ادبیات کهن کمتر از ادبیات معاصر نیست. زیرا تاریخ ایران چنانچه بارها نوشته‌ام تاریخ مکرر این سرزمین است. چنان است که هیچ زمانی حرکتی نو را مجال بروز نیست یا اگر شد فرصت نقد و نظری؛ هزل نیز از همین باب است. مثل بیشتر هنرها مثل نقاشی و مجسمه سازی که پرداختن به آنها ناصواب تشخیص داده شده بود این هنر کلمه نیز مذموم بود و نگارنده مورد

اتهام . چنانچه در عصر حاضر دواوین ایرج و عبید خاکخور همین طرز تفکر شد . امید است روزی بیاید که عبید سر فصل دروس دانشگاههایی باشد که سخن از سخنوران سرزمینش مستلزم اخذ مجوز نباشد !

B

الف (باز خوانی دوره‌ای از تاریخ

شماقت روزگار و شفقصدی مغولان روزگار را بر مردم ایران تنگ کرده بود و در تواریخ چنین می‌آورند که یک مغول ده ایرانی را به صحرا می‌برد و یک‌یکان گردن می‌زند و آنها را مجال آهی و حرکتی نمی‌باشد بیگانگان ترک سر سریر حکومت چندین هزار ساله از طرفی بربریت یاسای چنگیزی شان را پیاده می‌کنند از طرفی وامدار حضرات خلیفه خود را غازی و محتسب و چه و چه می‌نامند . دوره ی عبید دوران حافظ است . و سخن از هر دو سخن از طنز نابی است که در حافظ به پرده ی قبض و بسط می‌گراید و زبان آوری در کلمه رستاخیز می‌یابد چنانچه تا امروز ماندگار بوده و خواهد بود و در طنز عبید . روزگار غریبی است . روزگاری که همه‌ی دورانهای استبداد زده‌ی تاریخ جهان سیاه را در سه دوره‌ی طلائی حکومت زر و زور و تزویر خلاصه می‌کند . شیراز محل تجمع و تاخت و تاز این سه وجه غالب تاریخ است . دوران جوانی و میان سالی و کهن سالی حافظ در بر می‌گیرد و چنین می‌شود که او حافظ حافظه ی تاریخی ایرانیان می‌شود .

قتل پدر به دست پسر و میل کشیدن چشم فرزند به دست پدر کمترین کار این دوره است و عبید نیز روایتگر کلام یادگار این عصر . اینکه عبید از شحنة و محتسب یا مست و لایعقل همه اهل تزویر می‌داند بی‌جا نیست که بدترین حکومتها را از آن خود داشته اند . دوره زرین حکومت ابو اسحاق‌ها و امیر مبارز الدین‌ها و شاه شجاع هاست . یکی پدر کش و دیگری پسر کورکن و سومی ریاکاری که لقمه شبهه می‌خورد . حکومت زور با توسل به چماق داران حکم می‌راند اما در جوانی حافظ است که سرخوش از وصال می‌و معشوق غمی هم اگر دارد به اندازه ی غم میانسالی نیست که شیخ مبارز الدین به عرصه می‌آید که میخانه‌ها را می‌بندد و جامها را می‌شکند و چنان علم خلیفه باوری بلند می‌کند که حد جاری آن جوی خون راه می‌اندازد اما شیخ در خلوت آن کار دیگر میکند و اوج

غزلیات حافظ بزرگ که حمله به این ریا کاران صوفی مآب خرجه پوش است در این دوران سر می زند. از طرفی حکومت زرینی نیز از راه می رسد که ماجرا را در تاریخ عصر حافظ استاد غنی می تواند بیشتر بخوانید. غرض اینکه دوران عبید و حافظ دوران تجربه‌ی مثلث شوم حکومت‌های دروغین است. که بی محابا تمام تاریخ ایران نشانی از آنها دارد. عبید در زمانی می زید که همسری به امر همین شاه شجاع (ممدوح حافظ و عبید) با جمع کنیزکان به طرز وحشتناکی همسرش را که صاحب اصفهان است می کشد و خود نیز فدای جاه طلبی اش می شود و مغولانه قسمت شده خورده می شود! عبید از زمانی سخن می گوید که ردایل اخلاقی چنان زیاد شده است که پرده پوشی اصحاب عورت، مردان را هم خوابه‌ی هم کرده است و ریاکاری خدانشناسان رندان تشنه لب را بی آب و تشنه می خواهد. دورانی که عبید بدان می تازد زبانی می خواهد - مثل ایرج - قابل فهم عموم مردم. تا از هزل دستاویزی بسازد برای آگاهی وجدان گنگ مردم سرزمینش.

« پیداست که بسیاری از این بزرگان و امیران برای ساکت کردن چنین گستاخی دست می زدند .

عبید هرگز در زندگی روز خوشی ندید. همواره گرفتار قرض و نداری بود با آن که عنوانش مولانا امیر نظام المله والدین عبید زاکانی بود... اگر او حلم و وقار را به کار می بست و برابر رذالت‌های ناکسان صبر می کرد ولی نعمتان او نمی توانستند زندگانی بی دغدغه و فارغ از رنج و فقر و تهیدستی برای او مهیا نکنند. اما ظاهراً عبید نمی توانست آلوده منت کسان شود و دانش و آزادگی و دین و مروت خود را برده‌ی درهم و دینار سازد. - پرویز اتابکی - بررسی حکایات عربی عبید ... »

نقبی می زنیم بر تفسیری جامعه شناسانه از تاریخ ایران :

« تاریخ سراسر شکست مردم ما این خصلت را تقویت کرده است که خود را در هر دوره از شکست در سیمای برخوردارها و رفتارها و گفتارهای منفی متبادر کند. زبان هزل و طنز و نفی نسبت به فاتحان، فاصله گیری از دستگاه سلطه و نادیده گرفتن سلطه گر، همواره یک مشخصه فرهنگی ما بوده است. همیشه مخالفتها و موضع گیریهای مردمی در چنین زبانی باز تاب می یافته است. اعتقاد به غضب حکومت توسط حاکمان بود، سرباز زدن از مشروعیت بخشی از اقتدار حکومتها، اقتناع از مشارکت در قدرت، نمایاندن تمکین اجباری خود در برابر قدرتمندان و خاموشی گزینی سیاسی و ساختن مضامین و تفسیرهای منفی و کنایی و هزل آمیز و غیره درباره‌ی دستگاههای خرد و کلان حکومتها و ... همه نتیجه‌ی موقعیت اجتماعی و فرهنگی و سیاسی شکست خوردگی تاریخی بوده است. موقعیتی که در گره گاه امتناع و انفعال متبلور می شده است. »

زبان عبید نیز همین زبانهاست. « نوع هزال این ”فاخته‌ی عقیم“ به جای اندرز متلک می‌پراند و به جای تشویق شیشکی می‌بندد. به جای همکاری مسخره‌گی پیشه می‌کند به جای گریه به حال خود می‌خندد. او حتا کلک دیگری هم یاد گرفته است. در داوری های تمسخر آمیز خود همواره خود را مستثنا می‌کند. در مطالعات تطبیقی خود همه اش دیگران را با خود می‌سنجد تا ببیند که آنها در مقایسه با او چه چیزهایی کم دارند! »

از همین روست که عبید زبان هزل را انتخاب می‌کند و از آنجا که تار و پود کلماتش را در دار این دوره ی تاریخی می‌بافد، هنوز دیدگان تماشاگر ایرانی این فرش را زیر پای خود می‌بیند و نقش های آنرا با خود آشنا می‌یابد. نگرانی عمده ای هست و آن تغییر و حذف و پرده پوشی تاریخ این سرزمین است. به دلایل ناستوار. آیا برای آغاز راهی جدید برای آغاز راهی جدید نباید به شناخت کاملی از گذشته دست یازید؟ این متون بخش ناگفته های رفتارها و تاریخ سرزمینمان هستند. آنجا که عبید از رفتار خصوصی زن و مرد در زندگی خصوصی صحبت می‌کند یا آنجا که با نام محمود غزنوی - که هم بیگانه ترک است و هم ریاکار غازی - بر اندیشه های جاری حاکمان زمانش می‌تازد، تا گوشه های رفتارهای روانشناسانه‌ی مردم ایران در برهه ای از تاریخ می‌تواند تک‌تک مورد مطالعه قرار گیرد. هر یک از این رفتارها و اندیشه ها که در حافظ و عبید به طور وسیعی مورد طرح و نقد قرار می‌گیرد آن قسمت از تاریخ این سرزمین است که در تاریخ حکومت‌های جبار حذف شده است. یا وادار به پرده پوشی. در متن آثار کم کم به بیان این مراتب خواهیم پرداخت.

C

ب) فصلی بر رساله صد پند

پند نامه نویسی مربوط به سالیان دراز می‌شود. قابوس نامه نمونه عالی آن است. که در نوع خود خواندنیست. آنجا که مردمان سرزمین ایران را به فرمان شمشیر فرمانبردار می‌خواند و بسیاری نمونه‌های عالی. اشاره ای بس خواندنی اتابکی دارد که علت نگارش و سطر شناسی رساله را علتی روانشناسانه می‌خواند زیرا عبید هزل ها یا به تعبیر ما طنزهای خویش را بعد از مقدمه ای از پندهای

جدی می آورد و به نوعی ذهن خواننده را آماده ی شوکی صریح و بی پرده می کند. با تأیید نظر آن گرامی به زبانی دیگر عیید در سطور نخست نیز که به کنایه از غنیمت شمردن وقت و عمری سخن به میان می آورد که خسرالدنیا و آخرت است. عمری که در رنج و فقر و بدبختی بگذری زندگی نیست زندگانی است و اصرار در غنیمت شمردن آن کنایه و طنز پنهان این سر آغاز است. حاضر وقت بودن نیز همان برگردان ابن الوقت بودن است که صوفیان شدید به آن اعتقاد داشتند اما این ابن الوقتی به مفهوم امروزی آن نزدیکتر می نمود که سابقه ی صوفیان و درویشان دروغین و بی آبرویی که در آن دوره دلق مرقع را دام ساده دلان قرار داده بودند خواندنیست. پس از این چند سطر است که به یک باره وارد اصل ماجرا می شود:

عیید زاکانی در این رساله دوری جستن از پادشاهان را معنی دار می داند - بحث قبل - و شادی زندگی را در کنایه ای عمیق به شاد خواری و روی نیکو دیدن برآورده می سازد. پس صفاتی می آورد که تجسم عینی افرادی است که می شود با این صفات به نظاره شان نشست و شناخت ابرو ترش کرده، گره در ابرو آورده - کنایه از بدخلق و بخیل بودن - سخنها به درشتی و جدیت گفتن که جزو بخیلان و کج مزاجان و دروغگویان آمده اند و همه در یک کلمه بی دینان. یا همان واعظ شهر حافظ!

پرهیز از حق گوئی به استهزاء خفقان موجود در فضای آن دوره و جاسوس پروری حکومتهای استبدادی پند دیگر عیید است. و آنچه آنرا نتیجه ی عکس می یابد سخن شیخکان بنگی عیید است. هر چند استفاده از کلماتی مثل رند و خرابات و ... به حافظ اختصاص داده می شود و عوض شدن مفاهیم منفی در بار عاطفی - معنایی مثبت (مثل می ام اخبائث به عاملی مطهر) در دیوان حافظ و مختص او شمرده شده است اما با توجه به اینکه زندگی و مرگ عیید پیش از حافظ بوده است بعید نیست که حافظ این مفاهیم را از این همشهری طنز پردازش به ارث برده باشد - به تعبیری دیگر می توان گفت از آنجا که سخنی از عیید در دیوان شعر حافظ نبوده است ولی استفاده از مفاهیم مثل رند و خرابات از زمینه های طنز عیید به نظر می آید.) در رساله صد پند به این مورد می رسیم رندان و یکرنگان پاکباز که عیید دست ارادت به دامن آنها می زند به یک مفهوم می آیند. نمونه های شعری دیگری نیز موجود است (ساقی بیار باده که یک لحظه عیش خوش / بی مطرب و پیاله و ساغر نمی شود / گفتمی به صبر کار میسر شود عیید / تدبیر چیست جان برادر نمی شود /).

عیید در جائی دیگر پند میدهد تا دست مستان و بنگیان را بگیرد. چرا؟ مگر نه اینکه بیشتر افراد جامعه ست و بنگ را افیون زندگانی قرار داده بودند. پس تعداد زیاد یکی از دلایل آنان است و دیگری که مهمتر به نظر می آید اینکه عیید مستان و بنگیان را بیشتر صوفیان و شیخکان می داند و سخن از آنها می راند.

عبید در این رساله به پرهیز از ازدواج ، دوری از زنان و بیوگان اشاره می کند که از اعمال و ردایل مردم دورانش است. نکته ای اینجا لازم به نظر می آید و آن اینکه گاهی اوقات در این رساله یا دلگشای عبید ، به شرح قصه یا موقعیتی بسنده می شود بدون اینکه در ظاهر پیام یا اندرز یا کنایه و طنزی در پس مطلب باشد . در اینجا باید توجه داشت که شاعر گاهی اوقات (یا نویسنده) به مثابه ی نقاش است نقاشی که بر بوم کاغذ با رنگ کلمه تصویر خیالی و ذهنی خویش را از جامعه و مردمان آن جامعه به تصویر می آورد . نقاشی در پس پرده ی نقدها منظر است . دیدگاهی است روایتگر . و ما از بابتی که ثبت لحظه های روانی اندیشناکی نقاش است . برخی از حکایات یا اشعار این نویسندگان و شاعران نیز به همین منوال است . گویا عبید می خواسته تنها به ثبت اتفاقات و وقایع پردازد و نقد آنها را به تاریخ واگذارد . چنانچه امروز ما بدان دست می یازیم .

او فرزندان صالح این دلق پوشان را گدا مزاج و سالوسی و هرزه داری و ناخلف و غماز می نامد و این صفت فرزندان ذکور است چرا که دختر خطیب کره خر می زاید ! در وصف بد و بدتر جلق زنی را بهتر از قلتبانی می داند و عشوه ی زنان در چادر و روپند را دلیل مضاعف کج روی مردان می داند . مباحی تمام در ذهن او مال یتیم خور و شاهد باز است !

عبید تا آنجا به بیان ریزترین خصوصیات زشت اخلاقی آن دوران می پردازد که لفظ آلت خاییدن (ساک زدن) را هم جزو لاینفک اعمال روزمره ی مردمانش به زبان می آورد : (هر چه بینی بخور هر چه بینی بگای / مال یتیمان بخور مزد و ثوابش تو را !)

او ابناء سیبل ، طالبان علم ، حیدریان (درویشان) ، ایلچیان و تمنایان همه را اغفال گر می نامد و در وصف سیرت محتشمان روزگارش آنان را به همه حریف بودن متهم می سازد که محتشم جمامت به جماع جمع بیشتر در خورند !

او شیخکان و عامیان - مردم بی سواد امی - را ملازم در گاه پادشاه می داند . زیرا یکی روزی اش از حمایت اوست دو دیگر نان شبش از ترس محتسب .

در این رساله عبید به خرید و فروش کنیزان و غلامان و سوءاستفاده جنسی از آنان اشاره می کند و به نوعی تمامی مطالبی که در این رساله صد پند آمده به طور تفصیلی می توان در رساله دلگشا نیز یافت . از زیباترین تعبیرات عبید که در این رساله صد پند سیر صعودی افراد در جامعه ی منحط و استبداد زده است . فرد برای پیشرفت در کودکی باید گشاد باشد تا در جوانی نیک نامش خوانند و در پیری شیخ و محتشم گردد و او را پهلوان و سرافراز هر دو جهان خوانند . در جهان عبید ، روزگاری که او می زیست از حاکم عدل ، از قاضی رشوت نخواستن ، از زاهد ریاکاری از حاجی دیانت و از زن پاکدامنی

نمی توان سراغ گرفت . و بیشترین کمک مرد به زن می تواند آن باشد که با او فاحشگی بیاموزد تا به غیر محتاج نشود ! او در کنایه صریح حتا زنان خانه نشین را هم از آفت بر حذر نمی داند . پهلوان دوران عبید آن است که مصلحت را بر حقیقت ترجیح دهد . او شاعران دورانش را در ردیف گدایان و روزی خواهان و کنگان و قحجگان یاد می کند و راستی و انصاف و مسلمانی را از بازاری جماعت به دور می بیند . او نیک می داند که جامعه استبدادزده ای که به تزلزل عقاید مبتلا باشد به زودی نابود خواهد شد و نشانه های این نابودی را در جای جای رساله اش می آورد . و مبارزه را راه درست می داند و مبارزه با ریاکار را - چنان چه خود می پسندید - سر لوحه اعمالش قرار می دهد .

رساله صد پند

اما بعد رأی ۱ ارباب خرد و کیاست ۲ و اصحاب نظر و فراست ۳ عرضه می افتد ۴ که محرر ۵ این حروف عبید زاکانی هر چند که در علم مایه ای و در هنر پایه ای ندارد اما پیوسته از او ان ۶ ربیعان ۷ زندگانی و زمان عنفوان جوانی ۸ به مطالعه سخن علما و حکما حرصی ۹ غالب و شعفی کامل داشت تا در این روزگار که تاریخ هجرت به هفتصد و پنجاه رسید ، وصیتی که سلطان الحکما افلاطون حکیم الهی از برای شاگرد خود ارسطو طالیس یونانی نوشته است حکیم یگانه روزگار خواجه نصیر الدین طوسی آن را از زبان یونانی به پارسی ترجمه کرده و ذیل اخلاق ناصری ثبت گردانیده با چندین پند نامه ، علی الخصوص پند نامه پادشاه عالم خسرو کامگار عادل انوشروان بن کسری که بر تاج مرصع ۱۰ نبشته بود و هر هفته آن را به سمع ۱۱ خواص و عوام رسانیدی مطالعه افتاد . خاطر را بدان نصایح رغبتی ۱۲ تمام پیدا شد و بر آن ترتیب پندنامه ای اتفاق افتاد درویشانه ، از شائبه غرض ۱۳ خالی و از غائله تکلف عاری ۱۴ . در قید کتابت آورد تا فایده آن عموم خلایق را شامل گردد و این ضعیف نیز به واسطه آن از ترحم صاحب دلان بهره مند شود . امید که ایزد تعالی مطالعه این مختصر بر خوانندگان و مستمعان مبارک و خجسته گرداند .

بیت

ز داعی ستان داروی تلخ پند

اگر شربتی بایدت سودمند

به شهد ظرافت ۲ بر آمیخته

به پرویزن معرفت بیخته

ایزد تعالی بندگان را مستعد قبول نصایح گرداناد و از حفظ این کتاب حظی وافر ۱۵ ارزانی دارد.

ای عزیزان عمر غنیمت شمیرید

وقت از دست مدهید .
پادشاهی و غنیمت و نعمت در تن درستی و ایمنی دانید .
حاضر وقت باشید که عمر دوباره نخواهد بود .
هر زمان که نه در خوش دلی و آسایش گذرد به حساب عمر مشمرید .
متکبران و خود پرستان را آدمی بدانید ۳ .
هر که پایه و نسب خود فراموش کند از او یاد میارید .
دنیا پرستان را آدمی بخوانید .
مردم خوش باش ۱۶ سبک روح و کریم نهاد و قلندر مزاج را از ما درود دهید .
طمع از چیز ۱۷ کسان ببرید تا به ریش جهانیان توانید خندید .
گرد در پادشاهان و اتباع ایشان مگردید و عطای ایشان را به لقای دربانان بخشید .
جان فدای یاران موافق کنید .
برکت عمر و روشنی چشم و فرح دل ۱۸ در مشاهده روی نیکو شناسید .
کسانی که ابرو ترش کرده ۱۹ و گره در پیشانی آورده و سخن های بجد ۲۰ گویند و ترش رویان را و
کژ مزاجان ۲۱ و بخیلان و دروغ گویان و بی دینان را لعنت کنید .
خواجهگان و بزرگان بی مروت را به ریش تیزید ۲۲ .
تا توانید سخن حق مگویید تا بر دلها گران ۲۳ شوید و مردم بی سبب از شما نرنجند . مسخرگی و
فواد ۲۴ و دف زنی و غمازی ۲۵ و گواهی به دروغ دادن و دین به دنیا فروختن و کفران نعمت پیشه
سازید تا پیش بزرگان و پادشاهان عزیز باشید و از عمر برخوردار شوید .
سخن شیخکان زراق ۲۶ سالوس ۲۷ باور مکنید تا گمراه نشوید و به دوزخ نروید .
دست ارادت در دامن رندان و یک رنگان پاک باز زنید تا رستگار شوید .
از همسایگی زاهدان دوری جوید تا به کام دل خود توانید زیست .
در کوچه ای که مناره نزدیک باشد خانه مگیرید تا نیم شب از مشغله و درد سر موزنان بد آواز ایمن
باشید .
مستان را دست بگیریید .
بنگایان را به لوت ۲۸ و حلوا دریابید .
چندان که حیات باقی است از حساب میراث خواران خود را خوش دارید .
مجردی و قلندری ۲۹ را مایه شادمانی و اصل زندگانی دانید .
خود را از بند نام و ننگ برهانید تا آزاد توانید زیست .
در دام زنان میفتید و گرد بیوگان کره دار ۳۰ مگردید .

از بهر جماع ۳۱ مکرر حلالِ سردِ بی مزه عیش بر خویش حرام مکنید .
دختر شیخکان و واعظان و عوانان ۳۲ مخواهید ، و اگر بی اختیار پیوندی با ایشان واقع شود عروس را
به ... فرو برید تا گوهر به کار نیورد و فرزندان گدا مزاج سالوس هرزه درای ۳۳ ناخلف غماز در وجود
نیاید .

دختر خطیب در نکاح میارید تا ناگاه خر کره ای نزیاید .
از حکومت دایه و تنعم ۳۴ قابله و شکل گهواره و گریه بی هنگام بچه و گنده ... کهنه و مغز خر دیزه ۳۶
و سلام داماد و نفاق عروس و تکلف ما در زن ترسان باشید .

جلق زنی را به غر زنی ۳۷ دانید .
در پیری از زن جوان مهربانی چشم مدارید .
زنان بیوه را به رایگان ... زرشان بستانید .
پیر زنان را به کلوخ کوب ۳۸ سر بکوبید تا درجه غازیان ۳۹ یابید .
بر سر راهها به قامت بلند زنان و چادر باریک مهره زده ۴۰ و ریشه سربندان ۴۱ و سراغج سبز ۴۲ از راه
مروید .

زن مخواهید تا ناگاه قلتبان ۴۳ نشوید .
مال یتیمان و ... غلامان خوش شکل بر خود حلال دانید تا شما را مباحی ۴۴ تمام توان خواند .
آلت خاییدن ۴۵ و ... را یک زمان بی کار مگذارید چنانچه گفته اند :

بیت

هر چه ببینی بخور هر که ببینی ... مال یتیمان بخور مزد و ثوابش تو را
امردان مست را چون خفته بیابید در حال ... تا بیدار نشوند و فرصت فوت ۴۶ نگردد .
زکات ... به مستحقان رسانید چون زنان بیوه و زنان مستوره ۴۷ که از خانه بیرون نتوانند آمدن و هیزان
پیر و مفلس و کنگان ۴۸ ریش بر آورده که از کسب بازمانده اند و زنان جوان شوهر به سفر رفته و
خاتونان ۴۹ فقیره و کنیزکان آب کش سرگین چین ۵۰ .
و نیز در خانه بگویند که زکات ... و ... از ابناء سیبل ۵۱ و قلندران و طالب علمان و حیدریان ۵۲ و
نوخاسته مفلس ۵۳ و مهمانان غریب و مسافران و ایلچیان دریغ مدارید که زکات یمنی عظیم ۵۴ دارد .
طعام و شراب تنها مخورید .
زنان را تنها ... که زن تنها ... کار محتشمان نباشد .
حال خود را بر گدازادگان و غلام بچگان و روستاییان و بخیلان عرضه مکنید .
از نوکیسگان ۷ وام مخواهید .

با شیخکان و عامیان که ملازم درگاه پادشاه باشند و امرا و خوانین و تمغاچیان ۵۵ و دزدان و سرهنگان و حرامیان و قلابان ۵۶ و قلاشان و کیسه بران و دلالان و راه داران پیوند مسازید .

تخم حرام میندازید تا عاصیان و گریزان ۵۷ و حرامیان و راه زنان در وجود نیابند .

از دیوئی عار مدارید تا روز بی غم و شب بی فکر توانید زیست .

از منت خویشان و سفره خسیسان و باد بروت ۵۸ ناکسان و گره پیشانی خدمتگاران و ناسازگاری اهل خانه و تقاضای قرض خواهان گریزان باشید .

غلام بچگان ترک به هر جا که باشند و به هر بها که فروشند بخرید و چون آغاز ریش آوردن کنند به هر بها که خرنند بفروشید .

در کودکی ... از دوست و دشمن و خویش و بیگانه و دور و نزدیک و ترک و تاجیک و پیر و جوان دریغ مدارید تا در جوانی نیک نام باشید و در پیری به مرتبه شیخی و واعظی و جهان پهلوانی و سرافرازی برسید .

در خانه مردی که در او دوزن باشد جمعیت ۵۹ و برکت و خوش دلی مطلبید .

از خاتونی که قصه ویس و رامین خواند و امردی که بنگ و شراب خورد مستوری و ... درستی توقع مدارید ۹ .

دختر همسایه را از ... و گرد مهر بکارت مگردید تا طریق امانت و دیانت و شفقت مسلمانی و حق همسایگی به جای آورده باشید و نیز به وقت عروسی دخترک در محل تهمت نباشد و از داماد خجالت نکشد و پیش خدا و خلق رو سفید باشد .

حاکمی عادل و قاضی که رشوت نستاند و زاهدی که سخن به ریا نگوید و حاجبی با دیانت ۱۰ و ... درستی صاحب دولت و زنی که از مباشرت ۶۰ سیر گردد در این روزگار مطلبید تا زحمت نکشید .

بر زن جوانی که شوهرش به سفر رفته باشد ، مردی که بار اول به معشوق رسد و با او جمع نتواند ۶۱ شد و عاشق بی سیم و غلام باره مفلس ۶۲ و هیز پیر و مطرب ساز شکسته و ساقی ریش آورده و عامل معزول ۶۳ و شاهدی ۶۴ که در مجلس رود و حریف او را نپسندد و زرش باز ستاند و بدرش کند ۶۵ و به گروهی که شرابش بریزد و جوانی که در دست زنی پیر سلیطه گرفتار باشد و دخترکی که بکارت به باد داده باشد و شب عروسی نزدیک رسیده ، و بر امثال ایشان رحمت آرید .

عورت ۶۶ را استعمال ... کاشی وادیم ۶۷ و غیره تعلیم کنید تا در عقب شما به بیگانه محتاج نگردند که احتیاج کاری سخت است .

زنان را در حالت نزع ۶۸ چندان که مقدور است ... و آن را خیری تمام دانید .

از کودکان نابالغ به ... راضی شوید تا شفقت ... به جای آورده باشید . به وعده مستان و عشوه زنکان و عهد قحجگان و خوش آمد گدایان کیسه مدوزید .

آن کس را پهلوان خوانید که پشت دیگران بر زمین آرد. پهلوان حقیقی آن کس است که روی تواضع ۶۹ بر خاک مذلت ۷۰ نهد و یک گز... بی تحاشی در ... گیرد.

با استادان و پیش قدمان و مخدومان ولی نعمتان خود و کسانی که شما را ... باشند رو ترش نکنید و تواضع واجب شمردن تا آب روی خود به باد ندهید.

از دشنام گدایان خرابات و مضایقه ۷۲ یتیمان و سیلی قحجگان و چربک ۷۳ کنگان و زبان شاعران و مسخرگان مرنجید.

از ... نو خطان بهره تمام حاصل کنید که این نعمت در بهشت نخواهد بود.

در شراب خانه و کنار بساط نرد و شطرنج و قمار خانه و سر کوی خرابات و مجلس کنگان و مطربان و گدایان خود را به جوان مردی و سخا مشهور مگردانید تا معاملان همه روی به شما نیاورند.

هر دغلی که توانید در نرد و قمار بکنید. اگر حریف منکر شود روان سه طلاق بخورید که هر طلاق که از بهر قمار خورند واقع نشود.

پیش از آن که کار به آخر کنید زر به کنگ و غلام بچه و قحبه مدهید تا دست آخر انکار نکنند.

مردم بسیار گوی و سخن چین و سفله و مطربان ناخوش آواز و زله بند ۷۴ که ترانه های مکرر گویند در مجلس مگذارید.

از مجلس عربده بگریزید.

کنگ و قحبه در یک مجلس نشانید تا عربده بر نخیزد.

نرد به هرزه مبارزید تا مغز حریفان نبرید.

کنگ را به احتیاط در خانه برید تا عسسان ۷۵ واقف نگردند و حاضر وقت باشید با سلاح پاره ها که وقت بیرون رفتن چیزی نبرند.

تا اسباب لوت و حلوا مهیا نشود خود را بر بنگ و معجون مزیند تا از گرسنگی نمیرید.

مردمکان فضول و کسانی که رو ترش کرده در آینده و در خمار نصیحت و ملامت کنند که تو دوش شراب خورده ای و با حریفان عربده کرده ای و قدح شکسته ای و زر و جامه بخشیده ای، سرشان در کس خواهر و زنشان نهید تا زحمت خود و مردم ندهند.

زنان را سخت بزیند تا از شما بترسند و فرمان بردار گردند و چون زده باشید سخشان ... تا آن کدورت به صفای کلی مبدل شود.

شاهدان را به چرب زبانی و خوش آمد گویی بفریبید که زنان را یک انبان باد خوش تر از یک انبان زر.

کودکان را به زر و بی دریغ از راه ببرید و چون راضی گشتند فی الحالشان بگایید تا پشیمان نشوند و دشمن جان شما نگردند.

راه خانه معشوقه خود را به مردم منمایید.

شراب داران و بنگ فروشان را دل به دست آرید تا از عیش بهره مند شوید .
بر لب جوی و کنار حوض مست مشوید تا ناگاه سرنگون در حوض نیفتید .
سیلی و مالش از حریفان و کنگان دریغ مدارید .
با شیخکان نو پالان و جهودان و فال گیران و مرده شوران و کنکر زنان ۷۶ و دولت دیدگان مجهول و
بازماندگان خاندان های قدیم و دیگر فلک زدگان صحبت مدارید .
راستی و انصاف و مسلمانی از بازاریان طمع مدارید .
از تزویر قاضیان و وکیلان ایشان و شنقسه ۷۷ مغولان و عربده کنگان و حریفی کسانی که ایشان را
وقتی ... اید و اکنون دعوی زبردستی و پهلوانی و قتالی کنند بر حذر باشید و از زبان مذکران ۷۸ و
شاعران و مکر زنان و چشم بد حاسدان و کینه خویشان ایمن مپاشید . از فرزندى که فرمان مادر و پدر
نبرد و از زن ناسازگار و خدمتگار نافرمان بردار حجت گیر که چون به کاری رود دیر باز آید و چهار
پای کاهل و دوست بی منفعت و دشمنی که دعوی دوستی کند بر خورداری طمع مدارید .
چون کسی از شما را دندان درد کند فی الحال بکند و اگر چشم درد کند همین معالجه کنید .
در ماه رمضان طعام و شراب در برابر مردم مخورید تا منکر شما نشوند .
گواهی نیم کوران در دیدن ماه نو قبول مکنید اگر چه بر سر کوه های بلند باشند .
از جولاهه ۷۹ و کفشگر و حجام ۸۰ چون مسلمان باشند جزیه مطلید .
جوانی به از پیری و صحت به از بیماری و توانگری به از درویشی و عزبی ۸۱ به از قلتبانی و مستی به از
مخموری و مخموری به از هشیاری دانید .
به هر حال از مرگ پرهیز کنید که در ایام قدیم خردمندان مرگ را کراهیت داشتندی .
خود را تا ضرورتی نباشد در چاه میندازید تا سر و پای مجروح نشود .
توبه کار مشوید تا چون دیگر توبه کاران مفلوک و مندبور و بدبخت نگردید .
عزم حج مکنید تا بی سیرت و حمیت و خود بین و گران جا نشوید .
بر بنگ صباحی و شراب صبحی مداومت واجب شناسید تا دولت روی به شما آورد که در دم صبح
فسق یمنی ۸۲ تمام دارد .
در راستی مبالغه ننمایید تا به قولنج و آماس جگر و مالیخولیا و دیگر امراض مزمن مبتلا نشوید .
هزل را خوار مدارید و در هزلیان به چشم حقارت منگردید .
این کلمات که گفته شد به سمع گوش کنید و به خوش آمد و بازی مگیرید . آنچه ما دانسته ایم و از
دوستان شنیده ایم و در کتاب ها خوانده ایم و از سیرت بزرگان مشاهده کرده ایم این است . از راه
شفقت و مسلمانی و دوستی را در [این] محنت سرا یاد کردیم تا نیک بختان و مستمعان ۸۳ و متعبدان
بدان کارکنند و از فواید و منافع آن بهره مند گردند و ما را به دعای خیر یاد دارند .

نصیحت نیک بختان یاد گیرند
 بزرگان پند درویشان پذیرند
 درهای خیر و سعادت و امن و صحت و استقامت و جمعیت بر همگان گشاده باد .

رساله ی صد پند

۱- نظر و عقیده ۲- زیرکی و خردمندی ۳- خردمندی ۴- بیان می شود ۵- حروف نگار نویسنده ۶
 - آوان : آغاز - عنفوان ۷- آغاز و بهترین موسم هر چیز ۸- آغاز جوانی ۹- شوق و اشتیاق زیاد از حد ۱۰
 - جوار نشان ۱۱ - کنایه از به گوش کسی رساندن - مطلع کردن ۱۲ - میل ۱۳ - از هر گونه اغراض
 شخصی دوری گزیده ۱۴ - از مبالغه در گزاف نویسی و مطمئن نویسی ۱۵ - بهره ای بسیار ۱۶ - آزاده
 خصلت و شادی که از تعالی روح چنان شده باشد . ۱۷ - همه چیز می تواند باشد از دارائی های منقول
 و غیر آن . ۱۸ - شادی دل ۱۹ - بداخلاق ۲۰ - سخنهای جدی و دور از هزل و مطایبه ۲۱ - آنان که
 طبعی نادرست دارند کنایه از آدمهای بد اخلاق و اخمو . ۲۲ - تیزیدن : باد از خود جدا کردن .
 ۲۳ - موجب آزار کسی نشوید ۲۴ - دلال اعمال منافی عفت ۲۵ - سخن چینی - با چشم و ابرو حرف
 زدن ۲۶ - زرق کار - ریا کار ۲۷ - ریا کار سالوسی ۲۸ - اقسام خوردنی ها ۲۹ - درویش مسلکی - فرقه
 ای در قرن هشتم ۳۰ - زن شوهر مرده ی بچه دار ۳۱ - نزدیکی ۳۲ - یاری رسانندگان ۳۳ - یاوه گویی -
 بیهوده گویی ۳۴ و ۳۵ - زیاده خواهی قابله هنگام زایمان ۳۶ - خر سیاه مایل به کبودی ۳۷ - مردی که
 زن بدکاره دارد ۳۸ - چکش ۳۹ - به دو معنی زن فاحشه و کسی که مجاهده می کند آمده است
 ۴۰ - چادر باریک مهره زده : چادر نازکی که زینت شده باشد . ۴۱ - ریشه ی سر بندان : تزئینات پایینی
 قسمت سر بند چادرها - معمولا چادرهای زنان عرب چنین است . ۴۲ - روسری یا گیسو پوش زبانه ی
 سبز ۴۳ - دیوٹ ۴۴ - کسی که چیزی به او حلال شده است . ۴۵ - جویدن و به دندان نرم کردن !
 ۴۶ - ذایل نگردد ۴۷ - زنانی که عموما در خانه مانند - زنان پرده نشین ۴۸ - پسر امردقوی جثه ۴۹ - زنان
 پا به سن گذاشته - زن خانه ۵۰ - آب کش سرگین چین : به کنایه کنیزکانی است که در خانه به

کارهایی مثل آب چاه خالی کنی و دیگر کارهای پست می پردازند. ۵۱- ابن سبیل: فرزندان
 ۵۲- حیدریان: به کنایه درویشان ۵۳- نوجوان کم بضاعت یا بی بضاعت ۵۴- خوش یمن است - بسیار
 خوش یمن ۵۵- تمغاجیان: مامور حکومتی که حکم صادر کند ۵۶- تقلب کاران ۵۷- مگاران
 ۵۸- خود خواهی - هوا و هوس ۵۹- در اینجا ایمنی و راحتی ۶۰- مراوده - بده بستان ۶۱- نزدیکی
 نتواند کند ۶۲- امرد بی پول و ضعیف ۶۳- حکمران یا کارمند عزل شده ۶۴- جوان یا نوجوان که به
 امرد مشغول باشد ۶۵- بیرونش کنند ۶۶- زن ۶۷- ادیم: نابکار ۶۸- جان دادن ۶۹- فروتنی ۷۰- خاک
 پسنی و فروتنی ۷۱- بی باک و بدون رو در بایستی ۷۲- کوتاهی کردن در حق ۷۳- چُرَبک: مضحکه
 و پوزخند ۷۴- زله بند: لغو و بیهوده گو ۷۵- نگهبانان ۷۶- گدایانی که شاخ و شانه در دست گیرند و
 بر در دکانها شاخ و شانه را به هم مالند و بدان وسیله اسباب مزاحمت مردم و اخاذی خود را فراهم
 سازند. ۷۷- شنقصه: پیداد و ستمگری مغولان ۷۸- یادآوری کثرگان ۷۹- با خنده ۸۰- حجامت کننده
 ۸۱- مجرد بودن - بی زن بودن ۸۲- خوش یمن و خوش اقبال است ۸۳- شنوندگان مطلب

باب هفتم در حیا و وفا و صدق و رحمت و شفقت

مذهب منسوخ

حکما فرموده اند که حیا انحصار ۱ نفس باشد تا از فعل قبیح ۲ که موجب مذمت باشد احتراز ۳ نماید .
 رسول (ع) می فرماید که الْحَيَاءُ مِنَ الْإِيمَانِ و وفا و التزام طریق مواسات و معونت سپردن باشد و از
 خیری که بدو از دیگری رسیده به مکافات آن قیام نمودن و صدق آن باشد که دل با زبان راست کند تا
 خلاف واقع بر زبان او جاری نشود و رحمت و شفقت آن باشد که اگر حلالی غیر ملایم از کسی
 مشاهده کند بر آن رحمت آرد و همت برزالت آن مصرف دارد و این مذهب قدماست .

مذهب مختار

اصحابنا ۵ می فرمایند که این اخلاق بغایت مجوف ۶ و مکرر است و هر بی چاره ای که به یکی از این
 اخلاق ردیته ۷ مبتلا گردد مدت العمر خامل الذکر و خاسر ۸ باشد و بر هیچ مرادی ظفر نیابد .
 خود روشن است که صاحب حیا همیشه از همه نعمت ها محروم باشد و از اقتناء ۹ مال و اکتساب ۱۰
 جاه قاصر . حیا پیوسته میان او و مرادات او مانعی عظیم و حجابی غلیظ شده باشد و او همواره بر بخت
 و طالع خود گریان و گریه ابر را که حیا می گویند از این جا گرفته اند . و مشاهده می رود که هر کس
 که بی شرمی پیشه گرفت و بی آبرویی و وقاحت مایه ساخت پوست خلق می کند و هر چه دلش

می خواهد بی تحاشی ۱۱ می کند و می گوید سر هیچ آفریده ای به گوزی نمی خرد و خود را از مواقع ادنی به معارج ۱۲ اعلی می رساند و بر مخدومان و بزرگتران از خود بلکه بر جمعی هم که او را گاییده اند تنعم می کند و خلاقیت به واسطه وقاحت از او می ترسند و آن محروم بیچاره که به سمت حیا موسوم باشد پیوسته در پس درها باز مانده و در دهلیزخانه ها سر بر زانوی حرمان ۱۳ نهاده چوب دربانان خورد و پس گردن خارد و به دیده حسرت از دور در اصحاب وقاحت نگرند و در زیر لب گوید:

بیت

جاهل فراز مسند و عالم برون در جوید به حیل راه و به دربان نمی رسد
اما وفا، می فرمایند که وفا نتیجه دناوت ۱۴ نفس و غلبه حرص است چه هر کس که اندک چیزی از مخدومی یا دوستی بدو لاحق گردد یا به وسیلت آن مخدوم یا دوست او را وجه معاش یا معاشرتی حاصل آید حرص و شره ۱۵ او را به طمع جذب امثال آن منافع بر آن دارد که همه روزه چون حجام فضول آن مسکین را ابرام ۱۶ نماید و آن بی چاره از مشاهده او به جان رسیده ملول و متحیر تا خود را چون از شر صحبت وی خلاص دهد و چون آن وفادار را از دور ببیند:

شعر

ملک الموتم از لقای توبه عقربم گو بزن تو دست منه
قدما حرکات چنین را نادانسته تحسین می کرده اند و هر گاه شخصی در وفا به اقصی الغایه ۱۷ بکوشد به سگ تشبیه نموده اند. مرد باید که نظر با فایده خود دارد و چون از شخصی غرضی که دارد حاصل کند و توقعی دیگر باقی نماند اگر خود پدرش باشد که قطعاً بدو التفات ننماید و هر کس که از عمر برخوردار باشد باید که نظر بدین ترهات ۱۸ نکند، هر بامداد با قومی و هر شب هنگام با طایفه ای دیگر به سر برد تا از صحبت و نعمت همگنان محظوظ و ملتذ گردد، مردم از او ملول نشوند و یقین شناسد که مصراع: از هر دیگری نواله ای خوش باشد.

حکایت

گویند محی الدین اعرابی ۱۹ که حکیم روزگار و مقتدای علمای زمان خود بود سی سال با مولانا نورالدین رصدی شب و روز مصاحب ۱۹ بود و یک لحظه بی یکدیگر قرار نگرفتندی. چند روز که نور رصدی در مرض موت بود محیی الدین بر بالین او به شرب مشغول بود. شبی به حجره خود رفت. بامداد که با در خانه نور آمد غلامان نور موی ها بریده بودند و به عزا مشغول. پرسید که حال چیست؟ گفتند مولانا نورالدین وفات کرد. گفت دریغ نورالدین، و روی با غلامان خود کرد و گفت: نمشی و نطلب حریفاً ۲۰ آخر و هم از آن جا با حجره خود عود ۲۱ فرمود. گویند بیست سال دیگر بعد از آن عمر یافت و هرگز کسی نام نور از زبان نشنید. راستی همگنان را واجب است که وفا از آن حکیم یگانه تعلم کنند.

باز کدام دلیل واضحترا از این که هر کس که خود را به وفا منسوب کرد همیشه غمناک و خاسر می باشد و عاقبت عمر بی فایده در سر آن کار کند . چنان که فرهاد آن همه زحمت ها کشید و کوه بیستون برید و هرگز به مقصور نرسید تا عاقبت جان شیرین در سر کارشیرین کرد . در حسرت می مرد و می گفت :

بیت

فدا کرده چنین فرهاد مسکین ز بهر جان شیرین جان شیرین

و آن مسکین مجنون بنی عامر گویند جوانی بود عاقل و فاضل ، ناگاه دل در دخترکی لیلی نام بست و در وفای او زندگانی بر او تلخ شد و هرگز از او تمتعی ۲۲ نیافت . سر و پا برهنه در بیابان گردیدی.

بزرگان ما راست گویند خلقی را که ثمره ۲۳ این باشد ترک اولی .

اما صدق ، بزرگان ما می فرمایند که این خلق اَرْذَلِ ۲۴ خصایل و مایه رذایل است . چه ماده خصومت و زیان زدگی صدق است و هر کس بر نهج ۲۵ صدق زندگانی کند هرگز پیش هیچ کس عزت نیابد . مرد باید که تا تواند پیش مخدومان و دوستان خوش آمد دروغ و سخن به ریا گوید و صَدَقَ الْأَمِيرَ ۲۶ را کار فرماید و هر چه بر مزاج مردم راست باشد آن در لفظ آرد . مثلا اگر بزرگی در نیم شب گوید که این زمان نماز پیشین است در حال پیش جهد و گوید راست فرمودی و امروز آفتاب سخت گرم است و در تأکید آن سوگند به مصحف ۲۷ و سه طلاق زن یاد کند و اگر خود در صحبت مخنثی پیر ممسک زشت صورت ۲۸ باشد چون در سخن آید او را پهلوان زمان و کون درست جهان و نوحاسته شیرین و یوسف مصری و حاتم طائی خطاب کند تا از او اسب و کمر و زر و نعمت و خلعت و تربیت یابد و دوستی این کس در دل او متمکن ۲۹ شود . اگر کسی به خلاف این زید و حاشا خود را به صدق موسوم گرداند ناگاه بزرگی را از روی نصیحت گوید که تو جماع بسیار داده ای اکنون ترک می باید کرد و زن و خواهر را از کار فاحش منع می باید فرمود ، یا کلی را کل گوید یا دبه ای را دبه خطاب کند یا قحبه زنی را دیوث گوید به شومی راستی این قوم از او به جان برنجدند و اگر قوتی داشته باشند در حال او را به کارد فرو گیرند و اگر دیوثکی یا کلکی عاجز باشد به مخاصمت و کلکل در آید ۳۰ و انواع سفاهت با او تقدیم رساند و باقی عمر به واسطه این کلمه راست میان ایشان خصومت منقطع نشود ، و کدام حجت روشن تر از این که اگر صادق القولی صد گواهی راست ادا کند از او منت ندارند بلکه به جان نرنجدند و در تکذیب او تأویلات انگیزند ، اما اگر از بی دیانتی گواهی به دروغ طلبند ده نوع رشوت بدو دهند و به انواع رعایت کنند تا آن گواهی بدهد چنان که امروز در بلاد اسلام چندین هزار آدمی را از قضاوت و مشایخ و عدول و اتباع ۳۱ را مایه معاش از این وجه است و می گوید :

بیت

دروغی که حالی دلت خوش کند به از راستی که کت مشوش کند

و اما رحمت و شفقت ، اصحابنا بغایت منکر این قسم اند ۳۲ . می فرمایند که هر کس بر مظلومی یا بر محرومی رحمت کند عصیان ورزیده باشد و خود را در معرض سخط ۳۳ آورده ، بدان دلیل که هیچ امری بی خواست خداوند تعالی حادث نشود ۳۴ و هر چه از حضرت او که حکیم است به بندگان رسد تا واجب نشود واقع نگردد . او که ارحم الرّحمین است اگر دانستی که آن کس لایق آن بلا نیست بدو نفرستادی ، هر کس آنچه بدو می رسد سزاوار آن است . مصراع

سگ گرسنه زاغ کور بز لاغر به

و نیز می گوید : مصراع

نیست کوری که به کوری نبود ارزانی

پس هر که خدای تعالی او را مغضوب غضب خود گردانیده باشد تو خواهی که بر او رحمت کنی و او را عزیز گردانی آن رحمت تو به عصیان نزدیک تر باشد و بدان آثم ۳۵ گردی و روز قیامت تو را بدان مؤخذات ۳۶ کنند و این مثل چنان باشد که شخصی بنده ای از آن خود را بزند و بیگانه ای او را نوازد و بوسه دهد و گوید خداوند تو بد می کند که تو را می زند تو را نعمت و خلعت می باید داد . البته خداوند او از این کس برنجد و بدو خشم گیرد .

حکایت

در زمان مبارک رسول کفار را می گفتند که درویشان را طعام دهید . ایشان می گفتند که درویشان بندگان خدایند اگر خدای خواستی ایشان را طعام دادی چون او نمیخواهد ما چرا بدهیم . پس واجب آن باشد که بر هیچ آفریده رحمت نکنند و به حال هیچ مظلوم و مجروح و محتاج و درمانده رحمت نکنند و مبتلایی و گرفتاری و مجروحو و یتیمی و معیلى ۳۷ و درویشی که مبتلا و گرفتار شده باشند و به خدمتگاری که بر در خانه ای پیر و مکرر شده باشند التفات نباید نمود . بدان قدر که توانند اذیتی بدیشان باید رسانید تا موجب رفع درجات باشد .

باب هفتم

۱ - یاران ۲ - زشت ۳ - دوری کردن ۴ - از بین بردن - رفع کردن ۵ - یاران ما (به کنایه امرا و مردمان روزگارمان / شان !) ۶ - مجوف : تو خالی ۷ - دریه : ناپسند ۸ - گمنام و خسران و ضرردیده ۹ - اقتناء : ۱۰ - به دست آوردن ۱۱ - بی ترس و بدون مانع ۱۲ - درجه ها ۱۳ - دوری و غزلت ۱۴ - پستی ۱۵ - آرز - تندخویی ۱۶ - پافشاری نماید ۱۷ - به تمام قوا ۱۸ - سخنان بیهوده باطل و پوچ ۱۹ - هم نشینی ۲۰ - غشی و نطلب و حریفاً : ۲۱ - برگشت ۲۲ - بهره ای نگرفت ۲۳ - نتیجه ۲۴ - ذلیل ترین ۲۵ - طریق و راه ۲۶ - تایید نظر بزرگان - بادمجان دور قاب چین ۲۷ - کتاب وحی ۲۸ - پیر بدشکل بدکار ۲۹ - جای نیکو یابد ۳۰ - در ترکی مثال هست که می گویند فلانی به گربه اش کیش کیش گفته است !

- در فارسی هم منظور بالای چشمش ابرو بودن . ۳۱ - یاران ۳۲ - گونه ۳۳ - استهزاء ۳۴ - انجام نپذیرد
۳۵ - آثم : ۳۶ - مواخذه نمایند - حساب پس گیرند ۳۷ - معیلی : عیالوار .

پژوهشی در باب طنز آمیخته به هزل در

رساله ی دلگشای عبید زاکانی

فرهنگ هر ملتی همان است که آن ملت بوده اند . طنز و طنز پردازی را هم اگر به سابقه شوخی و تفریح بگیریم از دیر باز با آنها بوده است . اما بیشتر شوخی هایی که در سالهای متمادی با انسانها همراه بوده به خاطر ادب طبقاتی و احترامهایی مسخره (مثل رم کردن اهل مجلس به قول ایرج میرزا که از اختراعات ما ایرانیان است) ، حذف به قرینه ی مکان و زمان شده و همین ادب ایجاب می کرده که حرفهای در گوشی به وجود آید مگر در مجلسی که بحث بر سر همین موضوع باشد و نام ننگی بر گوینده و مخاطب نباشد. طنز عبید به مفهوم کامل کلمه طنز است ، یعنی جنبه ی اجتماعی کلام بر جنبه های دیگر می چربد و تاریخ عصر او که معاصر حافظ هم هست شاهکار غزلیات حافظ را بوجود آورده است و در طنز عبید را .مقدمه ی گل و گشاد نمی خواهم چون در طی بررسی نمونه های ارائه شده توضیحات کافی و موارد لازم را ارائه خواهم کرد . در این مجال تک تک لطایفی را که به نحوی این حد ممنوعیت را شکسته اند بررسی کرده و علت ممنوعه بودن و گاه دلیل طرح خود موضوع در حالت ممنوعه را به بحث می نشینم . ناگفته نماند این پژوهش به پاسداشت حرمت طنز از قلم جدی فاصله گرفته دست و پا شکسته به قلم طنزایی صفحه آرا خواهد بود ... (عناوین لطایف ساختگی می باشد!) .

حکایت اول: چقدر شبیه بعضی هان!

مردی را گفتند پسر تو نمى ماند. گفت اگر همسایه ها ما را فرو گذارند فرزندانمان به خودمان شبیه خواهند بود!

از این گونه مطایبه ها معمولا در جُك هاى امروزی و غالبا منطقه ای بسیار است. شاید دلیل اختصاص دادن این جُك ها در حال و گذشته به افراد منطقه ای خاص به غیر از ظاهر تحقیر آمیزی که دارند تشخیص صفاتی به این مناطق بوده است و ایجاد حساسیت در آنها. زیرا این جُك ها بیش از آنکه حقارت کسی را برانگیزند نفرتی را حاصل می کنند که آنها را به رفع آن نقصان یا اتحاد برای دفع آن وا می دارد. البته در قدیم چنین نبوده و این گونه مطایبات عید بیشتر جنبه ی تفریحی - تاریخی دارد. تاریخی از آن جهت که ثبت عوالم و سلوک مردم روزگار خود یکی از اسناد مهم تاریخی در قضاوت آیندگان است!

حکایت دوم: حس همجواری!

زنی شوی را بویناک ... خواند. شوی گفت چگونه چنین نباشد و حال آنکه آنان چهل سال است ساکنان دروازه فرج توآند!

علاوه بر زیبایی در فرم و ساختار لطیفه و جمله آخر که تشبیه و کنایه ای زیبا را آفریده است لطایف بقول امروزی ها ((سکسی)) عیب به چند دسته تقسیم می شوند که به مرور توضیح خواهیم داد. این نکته بس که همین لطیفه تنها جهت خندانند و انبساط خاطر مطرح می شوند و شاید تحریک آن قسمت شیطانی از آدمها که همیشه در طمع ممنوعیت ها و پا فرا گذاشتن از حدوده هاست. به نحوی که لذت آن قهقهه ی اولین را که از شادی خوردن سیب، یا گندم یا موز یا هر چیز دیگر به وجود آمد زیر دندان و دیگر اعضا حس کند!

حکایت سوم: قاتل مقتول

زنی مزید را پرسید از پیش و پس کدام نیکوتر؟ مزید ... برافراخت و گفت از این زشت روی بپرس چه سی سال است که در کار پیمودن آن دو راه است!

هر سطر این حکایت خود دیوانی ست! اولین اینکه زنی یعنی یک زن ناشناس از مزید که حالا مشهور هم بوده است (مثلا مثل هنر پیشه ها یا برخی سیاست مردان) می پرسد ... چه می پرسد مهم است!

پس نتیجه ی اول اینکه صحبت مرد با زن غریبه یا بالعکس در دوره ی عید نیاز به محدوده و این حرفها نداشته است و آزادی زن بیشتر از حال بوده! دوم نوع سؤال است. آیا عادی بودن مسئله را باید در نظر بگیریم که چنین پرسشی به زبان زن می آید یا فلان کاره بودنش را که آنوقت با مزبده مشهور چه کارش؟! (در دیوان عید از این حرفها بسیار است) از این به بعد همان شوخی های معمولی است با این نکته که مزبده که سی سال طی طریق کرده است پس لااقل پنجاه سالی را داشته است. این نیز از نکته های دیوان اوست که اصلا با جوانان کاری ندارد و مشکل اصلی را در رفع امور پیر و پاتال ها می داند! نه مشکل جوانان!!!

حکایت ۴: تقاطع!

زرتشتی اسلام آورد. گفتندش اسلام را چگونه دیدی؟ گفت که هر که بدان در آید آلتش را می برند و هر کس از آن رود گردنش را می زنند!

در این لطیفه ها فصل مهمی از کار عید رقم می خورد. کار طنز در دنیای معاصر بسیار سخت شده است. و مسائل مربوط به حقوق قانونی در احکام مذهبی بسیار سخت است. گویا در آن زمان تیغ تیز طنز امثال عید تیزتر از حکم شرع بوده است که گاه و بی گاه چنین به مواردی بر می خوریم. به هر حال باز حرف از اصل نیست و آنکه به اصل ربط می دهد زیر تیغ است. در بیشتر اینگونه از لطایف شکستن تابوها و ایجاد پرسشی در ذهن خواننده است. بطوریکه فکر کند چطور می شود که آمدن هم بریدن است و رفتن هم!

حکایت ۵: شفیع

زنی بر شوی خشم گرفت. مرد ... افروخته به قصد ... بدو بنمود. زن گفت خدا بدور! هر وقت کدورتی میان من و تو پدید می آید شفیعی می آوری که مرا توان رد کردن او نیست!

اینکه در این لطیفه حرفی اضافه زدن نمی شاید واقعا راست است! چون تنها مخلص کلام را خود عید گفته است: فقط به این نکته توجه کنید که امثال عید زیاد نبودند و همه حاذق در نوشتار و جامع علوم به نحوی که همه علوم طبیعی و همه علوم آیینی را کاملا می دانستند. حالا حساب کنید دانشمندی آگاه در زمینه ی علوم چنین کلمه ای را در چنین موقعیتی به استخدام در می آورد!

حکایت ۶: دیوانه ی up to date

دیوانه ای را می گفتند زنی را دوست تر داری یا کودکی را؟ گفت هر دو را و خواجه ای را!

فقط به این نکته بسنده می‌کنم که خواجه در دوره ی عید به دو معنی آغا (مفعول) و لقبی برای سیاستمداران و بزرگان آن دوره بوده است! ایهامی که در خواجه است کل قضیه است!

حکایت ۷: همه تزویر می‌کنند!

معلمی کودکی را از شاگردان خود بزد. مادرش بیامد و گفت چرا پسر مرا زدی؟ گفت: او فضول است و به کودکان می‌گوید... معلم بزرگ است و آنها را از من می‌راند!

خوب مکتب دار سابق را هم می‌بینید و البته باز مسئله ی پرده دری در سخن گفتن بین مرد و زن. اما خودمانیم نقد مکتب و مکتبدار به این زیبایی می‌شد؟!

خواجه حسن از امرای زمان عید [1]

دی خواجه حسن گفت به من کای سره مرد

در پیری ام از خارش ... ، با غم و درد

گفتم که تو زن جلب نمی‌دانستی

کاندیشه ی ... به کودکی باید کرد؟!

وعظ

مجلس

:

حکایت

سلطان محمود در مجلس وعظی حاضر بود. تلخک از عقب او آنجا رفت. چون برسید واعظ می‌گفت که هر کس پسرکی را گاییده باشد روز قیامت پسرک را بر گردن غلام باره نشانند تا از صراطش بگذرانند و سلطان می‌گریست! تلخک گفت: ای سلطان مگری و دل خوش دار که تو نیز در آن روز پیاده نمائی!

رابطه ی این تلخک ها با شاهان در طی تاریخ بسیار مشهور بوده اما چند تن از اینان به واسطه ی قلم تیز نویسندگان و استفاده آنها از این موضوع جهت هر گونه تخریب عاملان قدرت، مشهورتر گشته اند.

اینان تنها کسانی بودند که می توانستند هر گونه حرفی با هر تندی به زبان آورند اگر چه در اصل این موضوع شک می توان کرد و گویا خامه ی قلم نویسندگانی که ذکر شان رفت بیشتر از زبان آنها به بذله گویان می پرداخته است و جالب اینجاست که اگر این بذله گویی های رک و راست را حقیقت بینگاریم انبساط خاطر سلطان دلیلی جز اثبات استبداد فردی این نوع حکومتها نمی تواند باشد که تضاد این فضای لوده گونه و حقیقت عریان با پنهان کاری ترس مداری که حاکم بر قصرها بوده است ، نداشته است . بقول دوستی : نرون شخصی بود کوتاه و به غایت زشت . کچل و به خلق و خلاصه آنچه خوبان همه داشتند ، تنها داشت و دلیلی که نرون را نرون کرد (!) هنرمندانی بودند که مجسمه ها از او ساخته ، نویسندگانی که رساله ها در سلوکش نگاشته و شاعرانی بودند که قامت ناجورش را به الف راست شباهت دادند (تا بوده همین بوده و تاهست ...) سلطان محمود غازی نیز از جمله پادشاهانی است که عامل مذهب را به عنوان سر پوش و تکیه گاهی برای استبداد خویش قرار داده بود . و این شاه بسیار غزوه کننده بیشترین هنرش در چاپلوس پروری و عیاشی بوده است . در کتاب ارزشمند در وصف عیش کره مسعود پسرش بابی زیبا نگاشته شده است . به هر حال تداوم مثلث خدا - شاه - مردم که نمایندگی آن بر روی زمین توسط مغ ها و امثالهم بود باید بر قرار می بود تا اینان با آسمانی قرار دادن اعمال خود از تیغ احکام نیز در بعضی شرایط علیه دشمن استفاده کنند .

بگذریم از اینکه اینگونه خطاب قرار دادن پادشاهان و امرای کشور در تمام دوره ها رواج داشته و به ادبیات شفاهی مخفی مشهور بوده است . در این حکایت نیز تقدم شاه در حضور در مجلس وعظ ، گریستن مومنانه وی و در نهایت تظاهر و دو روئی وی مورد حمله عبید بوده است . از عقب او آنجا رفتن نیز اشارت دان داند !

« مجادله ی عبید با ارباب تزویر در رباعی ها »

۲. گفتم که رخت آینه ی لطف خداست
گفتم که یکی موی بر این ... ونت نیست !
گفتا سخت هست چو بالایم راست
گفتا آری ! از نظر پاک شماس !

- کسانی که به اشعار عرفانی و متصوفه و لحن و اصطلاحات آنها آشنایی دارند خوب می دانند که عبید

چگونه با قرار دادن مخاطب در این دیالوگ و مصرع سوم که کلید طنز این رباعی ست به آشکار کردن وجه برخی از اینان می پردازد .

۳. این مردمکان بر آب خود دم ندهند
چیزی به کسی زبیش و از کم ندهند
زین قهبه زنان نان مطلب جامه مخواه
کان زن جلبان آب به آدم ندهند!

- اینکه شعار برخی از خانقاه هها در اوایل شیوع عرفان که هنوز به انحراف نکشیده بود این جمله بود که : هر کس که خدا به او نعمت جان بخشیده در این درگاه لقمه نانی را سزاست از شعارهای زیبای عرفانی ست . که توانست در بدو عمل تفرقه ها را زدوده و رنگ و آبی تازه به شریعت و طریقت ببخشد . اما این چه ربطی به رباعی بالا دارد خودم هم نمی دانم . احتمالا چون منظور عبید دسته ی دیگری هستند که حافظ آنان را کوتاه آستین دراز دست می نامد بنده خودم را به کوچه علی چپ زده - ام !

۴ یرم که ز از روی کسی می آید
آش همه از جوی کسی می آید
زان ماهی شور را به جان دارد دوست
کز بوی خوشش بوی کسی می آید!

- به توضیح رباعی ۲ توجه شود!

۵. این ... یر که از مناره شد بالاتر
وز ... یر خطیب شهر شد خر گاتر
هر چند که من سست تر او محکم تر
هر چند که من پیر تر او برناتر!

- بدون شرح!

۶ . از چشمه ی خضر جام سنگی بهتر
وز وعظ خطیب قول چنگی بهتر
تیزی که ز رندکان به مستی بجهد
از سببت شیخکان بنگی بهتر

۷. ... ون گفت : که داد حکما من دادم ... س گفت که آخر حکما من زادم
... یراز سر خشم گفت با ... ایه که هی حاضر بندی که هر دو را من گادم!؟

- داد حکما من دادم به چند معنی ست اینکه الف (آنچه دادنی نسبت به حکما بود از جنس من بود!
ب) داد به معنی عدل و قسط که یعنی به واسطه ی من حکم به عدل و قسط و انصاف دادند! ج) جواب
داد خواهی حکما به واسطه من پاسخ یافت و قس علی هذا ...!

۸. زر نیست که قصد ... ون نازی بکنیم یا باده که عیش دلنوازی بکنیم
چون مایه فسق نیست چیزی حاضر بر خیز که ناچار نمازی بکنیم!

- نمازی با یای نسبت یک معنی می دهد با یای وحده یک معنی! و در هر دو معنی به کننده ی کار بر
می گردد!

شخصی می خواست که پف در آتش کند بادی از ... ونش بجست . پشت با دیگران کرد ، گفت : اگر
تو را تعجیل است بفرمای!

- جاندار پنداری به اجسام از جمله ترفندهایی است که در داستانها به کار می رود . اما اینکه اعضای
یک پیکر را مجزاً حساب آورد و به زبان در آورد فقط کار امثال عبید است . از جمله نکته های زیبای
این حکایات کوتاهی آنها و رعایت نهایت ایجاز در آنهاست . بطوریکه گاهی یک سطر می تواند به
داستانی مینی مالیستی به سبک و سیاق کنونی حساب آید . برای پژوهش بیشتر به کتاب خط سوم نیز
می توانید مراجعه کنید که نمونه های عالی از این داستانک ها را در بر دارد .

اجابت دعا۲. مولانا قطب الدین شیرازی را عارضه ای روی نمود . مسهلی بخورد . مولانا شمس الدین
عبیدی به عیادت او رفت . گفت شنیدم که دیروز مسهلی خورده بودی ، از دی باز به دعا مشغول بودم .
گفت آری ، از دی باز از شما دعا بود و از ما اجابت!

- علاوه بر مضمون حکایت که گوشه ای کنایه آمیز به صحبت های ریاکارانه ی بین دو « مولانای » دوران عبید دارد اشاره به این نکته نیز خوب است که اجابت دعای این سالکان کوی عشق به این اندازه فوری و موثر می توانست باشد!

رند و عالم ۳. شخصی نزد دانشمندی رفت . گفت چون در نماز می ایستم ... یرم بر می خیزد . تدبیر چه باشد ؟ گفت از مرگ مادر و پدر یاد کن گفت فایده نمی دهد . گفت از نَفَس باز پسین و هول قیامت بر اندیش . گفت سود نمی کند . چندان که از این نوع می گفت هیچ در نمی گرفت . دانشمند ملول شد . گفت ای مردک بیا و در ... ون من کن . گفت من نیز به خدمت مولانا از بهر آن آمده ام تا هر چه فرماید چنان کنم !

-اولا که پری روتاب مستوری ندارد - در ار بندی ز روزن سر بر آرد . اما نکته ای هست که نمی دانم گفتنش درست است یا نه به هر حال کتاب تاریخ سال سوم دبیرستان که یادتان هست . نوشته بود از قول آغا محمدخان قاجار که اگر می خواهی بر این مردم و مملکت حکومت کنی آنها را بی سواد و گرسنه نگه دار . وجود مسائل جنسی انحرافی و شدت و حدت آنها نیز در کشورهای فقیر بیشتر دیده می شود تا مجامع ثروتمند . حتا بیشتر شدن جمعیت کشورها و مناطق و خانواده های فقیر نیز دلایل اقتصادی دارد . بررسی در یکی از مناطق آفریقائی شده بود مبنی بر اینکه بیشترین خورد و خوراک مردم فقیر نان گندم است . و سبوسه ی گندم به عنوان یکی از قویترین محرک های جنسی به شمار می آید . حساب کنید خانواده ای که از هر گونه وسائل سر گرمی بی بهره باشد و در عذاب زندگی فقیرانه به سر برد هیچ سر گرمی و تفریحی نخواهد داشت و تنها معدودی که می تواند باعث نسیان آنی و لذت آنها گردد همین مسائل جنسی بین زن و مرد یا در بسیاری از موارد مسائل انحرافی دیگر است . به همین دلیل خوردن نان گندم و تفریح اجباری در کشورهای فقیر نتیجه اش جز این گونه افزایش جمعیت نیست . [برای مطالعه بیشتر می توانید به جغرافیای اقتصادی - سیاسی - انسانی - مجموعه مقالاتی از (دکتر رسول کلاهی) را مطالعه کنید] از این روست که پرداختن به این موضوعات و صرف شدن وقت به این کارها یکی از دلایل این معضل است که دو سوم جهان کنونی نیز بدان مبتلاست . نکته دوّم استفاده از کلمه ی دانشمند است . این نکته نیز قابل ذکر است که دانشمند همان کلمه عالم به معنی متخصص در علوم را می دهد . و رجوع فردی به دانشمند منظور همان عالم در فرهنگ فقهی است . بی توجهی و بی طاقتی دانشمند - و نهایتا پوزخندزدن رند به او از نکات دیگر این حکایت است .

از فالنامه ها

۱. فاخته (فالنامه پرندگان)

بشنو سخن و روی سوی فاخته کن دل را ز فضول و جهل پرداخته کن
راهی ست تو را تا به جهنم در پیش بر خیز و برو توشه ی ره ساخته کن

۲. کبک

زد قهقهه بر کوه یکی کبک دری کای آنکه ز حال عاشقان بی خبری
گر می خواهی که گوی دولت ببری این ... یر به اخلاص و ارادت بخوری

۳. سیه گوش (فالنامه حیوانات)

ای خواجه ی با سیرت و قدر و تمکین بشنو ز سیه گوش حدیثی شیرین
هر چند بسی نیک نهادی لیکن صد من گه پرورده به ریش آهین !

۴. خرس

در خانه ی دولت تو خرس است نهان وقت است که خانه ی تو گردد ویران
تا باز رهی ز محنت جامه و نان ریش سر و سبلت تو در ... ون خران !

فالنامه های عیید علاوه بر اینکه به نوعی مسخره گرفتن فالنامه هایی بوده که تا کنون هم مشاهده می شود باز همان نیش ها و حرف های همیشگی عیید را در خود دارد . به نوعی که به زبانی ساده و بی پیرایه و عامه پسند با استهزاء پیش بینی تقدیر از این طریق به قول خودش به ریش جماعت فریبکار و فریب خورده می خندد

D

از دیگر مواردی که به طور اخص در لطایف رساله بیان می شود نقد عقاید غلط رایج در میان مردم روزگار عیید ، برخوردهای خلاف عفت مردم ، طرح پرسشهایی در برخورد عقلانی با آئین ها و رسوم (زرتشتی ، مسیحی ، یهودی و ...) روانشناسی برخورد بین خانواده ها که بیشتر گرایش مردم را بعد از دلایل اجتماعی ریشه در تناقض های زندگی و عقده های روانی افراد ، استفاده از سخنان کتب مقدس

و گاهی استفاده به جا در ایجاد موقعیت طنز، مفرح کردن حقایق فلسفی و استانی که گاه فراموش عموم می شود (۱۶۴ح - ۲۶۷ص) بر سوار کردن عاملان جور (۲۶ح - ۲۶۸ص) و بیان برخی از خرافات و شکایات ذهن عامی مردم (۱۵ح - ۲۷۷ص) و ...
از بسیاری این مطلب سخن به میان می آورد.

از مواردی که می توان بر حکایت های رساله عبید افزود یکی ایجاز موجود در آنهاست که نمونه های عالی حکایت های کوتاه و به زبان معاصر (مینی مال) است.

E

طنز عبید و حافظ

اگر چه هر دوی این نابغه های عالم ادب در یک عصر و یک شهر می زیستند اما بحث پیاده کردن طنز در آثارشان فرق نگاه دو نویسنده و شاعر را در یک روزگار می رساند. حافظ رندانه با بازی های زبانی و استفاده از قبض و بسط کلام به گلچینی از آثار منظومه افکار موزونی دست می یازد که در قالب دیوان او سر بر می آورد. او محافظه کار به تمام معناست. چه در استفاده از کلام و نحوه ی استفاده از آنها و چه در افکارش. در چندین ابیات آثارش نیز به موضوعی صرف و واحدی می پردازد و گاه به بیش و کنایه ای در سطری بند می کند. او اگر انتقادی نیز دارد در بطن کلمات چند وجهی و شعری تأویل پذیر قرار می دهد و طبق تاریخ این سرزمین نمونه عالی سازش بین غریزه و کلام و جان و نام و نان را در اشعارش می آورد بطوریکه خواننده می ماند که شاعر چه می خواهد بگوید و بقول مولانا هر کسی از ظن خویش یار او می شود. نکته ای که در جامعه ی کنونی نیز طرفداران فراوانی دارد. اما عبید به این تلفیق قایل نیست. او به کار طنز پردازی به طور صرف و بی آرایش قایل است. در غزلیاتش شاعر است و در نوشته هایش طنز پرداز. حتا وسعت نظر عبید در حکایات بیشتر به چشم می خورد. به نظرم با خواندن و مرور در نظرات و آثار عبید بیشتر می توان به وجه غالب حافظ پی برد. زیرا حافظ چنان در پرده ی عرفان و تفسیر و تأویل قرار گرفته که بسیاری از یاد می برند چگونه می شود در چنان زمانی زیست و هم اندیشگی سخن عبید و حافظ را مورد نظر قرار نداد. سخنی که در مسأله شاهد بازی در آن عصر در هر دو اثر به چشم می خورد. صریحترین نظر موجود در بحث هم جنسگرایی و حافظ استاد خرمشاهی است که به نظرم با پاک نظری که ایشان دارند خواسته اند به نوعی

به این مطلب پرده پوشی داشته باشند در حالی که با بیان زیبایی دکتر شمیسا بسیار موافق هستم که حتا غزل معروف (زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست / پیرهن چاک و غزلخوان و می در دست) را نیز به تعبیری به معشوق مذکر اشاره می کند^۱. به هر حال اشارات عبید و کنایه ها و ترفندهای قصه گویانه ی او در بر ملا کردن این گونه فجایع و ذکر آنها مثال زدنی ست .

۱ - در اینجا آوردن بخشی از مقاله نگاهی نقادانه و تکمیلی به کتاب شاهد بازی در ادب فارسی نوشته ی دکتر سیروس شمیسا را لازم می دانم . با توجه به وجود نمونه های فراوان این بخش را از مقاله مفصل تقدیم می کنم :

[... در ایران نیز با تحمیل شرایط جبری - تاریخی مبنی بر نظر دکتر شمیسا با ورود ترکان به ایران سودامی شیوع پیدا کرد . و پروسه تاریخی سودامی این بار در نظم و نثر ایرانی که تنها نمود هنر در چندین قرن اخیر بوده است ظهور پیدا کرد . بررسی سبب های در حالی که با کمبود منبع و مراجع مواجه می شویم بسیار سخت است . بسیاری از نوشته ها و کتابهایی که در این زمینه نگاشته شده اند. (مثل الفیه و شلفیه که بیهقی بدان اشاره کرده است .) ناپود گشته و آن دسته از مطالب باقی مانده نیز در سواى شعر و نثر تنها در جهت فرض نویسنده گاهی به پند و گاهی به ذم و گاهی به طنز بیان شده اند . اگر سخنی از سودامی نیز هست در تشبیه های عاشقانه شعرای قرن سوم تا پنجم و غزل عاشقانه عارفانه (!) ششم تا نهم و بار تکرار همین منوال به طور دست و پا شکسته و ناقص در قرون بعدی ست . یعنی زمانی که شمیسا تاریخ سودامی را در تاریخ ادبیات ایران جستجو می کند یا آنه ماری شیمل از تاریخ مذکر ایران سخن می راند در متونی به تحقیق می پردازد که اصل و هدف نگارنده چیزی به غیر از موضع محقق می باشد . چه بسا بیان بسیاری از حکایتهایی که در همین رابطه بوده است به جهت نتیجه گیری پند آمیز از آنها بوده است . (چنانچه در گلستان و عبید) .

پس قصد اصلی نویسنده ، شاعر بر خلاف هنر غربی مخصوصا در نقاشی شان پرداختن صرف به مسأله نبوده بنابراین سبب های مشتری برای ادبیات و این مقوله خواهند بود ...)

F

۱- کلیات عبید زاکانی - زیر نظر احسان یار شاطر به اهتمام محمد جعفر محبوب - نیویورک ۱۹۹۹

۲- کلیات عبید زاکانی - تصحیح و تحقیق پرویز اتابکی - نشر زوار - ۱۳۸۳

۳- چشم مرکب - محمد مختاری - نشر الوند - ۱۲۷۸

۴- حافظ نامه - بهاءالدین خرمشاهی - جلد ۱ - علمی فرهنگی - ۱۳۷۸

۵ - مقاله بررسی نمادهای سودامی در نقاشی و ادبیات جهان - وحید ضیائی - نشر الکترونیکی - مجله ادبیات و فرهنگ .

- دیگر منابع در داخل متن با عنوان نویسنده ذکر گردیده است.

فصل دوم

(نگاهی به اشعار ایرج میرزا شاعر طنز پرداز یا هزال منحرف)

نگاهی به اشعار ایرج میرزا شاعر طنز پرداز یا هزال منحرف

در بطن تاریخ پرفراز و نشیب ایران آنجا که حرف از پاسداری اندیشه و قیام علیه استبداد و استعمار به میان می آید ، اندیشمندان عرصه ی ادب و رفیع ترین قله ها را به خود اختصاص می دهند. اینان در محیط سیاه و هاشور خورده ی ایرانی که صدها سال بار خود کامکی اربابان مظالم را بر دوش کشیده بود به عنوان رسانه های ارتباطی بین مردم و نسل روشنفکر ، منادیان نو اندیشی در عرصه خود بودند .

از میان اینان ایرج میرزاشاید یکی از مهجورترین و محبوب ترین آن چهره ها باشد . روشنفکری که به زبانی ساده و با بینشی عمیق از درک مخاطب عام خود و با نثری روزنامه ای به بهترین نحو ممکن به رسوائی عاملان جور می پردازد . زبان صریح و برا و بی پرده اش ، اندیشه ی بسیط و دگر اندیشش و

تصویرهایی که او از عصر خویش ارائه می دهد بهترین منبع برای بررسی تاریخ انقلابی ست که بی شک از مهمترین انقلابات جهان به شمار می رود .

او در آن سالها از فرنگ برگشته است ، اندیشه ی پخته دارد ، پیشرفت ممالک خارجی را دیده و در آستانه 34سالگی با انقلابی روبروست که مردمی بعد از چندین سال به دوباره زائی اندیشه خویش مشغولند ! اما او نه مانند عارف عشقی ذوق زده ی این تحولات شده تن به سیلاب می دهد نه مانند عده ای کثیری از گویندگان تقیه پیش گرفته ساکت می ماند . او مصلح اجتماعی نیست اما به جامعه ی سیاهش نگاه می کند ؛ می اندشد و با تصویر سازی عریانی از واقعیت های موجود جامعه اش به قضاوت عادلانه ای بر می خیزد - قضاوتی در حد شعر ! -

برخوردهای دو گانه با ادبیات معاصر و حذف و تهمت سازی به این قربانیان سده نو گرائی فرهنگ ایرانی دیربست که بصورت عادت در آمده است و گوئی حذف ، تهدید ، سانسور و ... نیست به شعرا و نویسندگان معاصرمان چنان عادی و ساده شده است که هر گونه بحث در این مورد در میان لبه های یک قیچی قرار می گیرد از طرفی سانسور و از طرفی وجود جریانهای انحرافی ادبی که جزیه افراط و تفریط نمی گردند تأمل در مورد بسیاری از این مسائل راه ، بی سرانجام ، و ابتر می کند ، این چند سطر تعمقی در آثار نویسندگان معاصر در مورد ایرج میرزا و نگاهی دوباره به دیوان اوست .

«هجو در لغت شمردن معایب کسی را ، نکوهیدن ، دشنام دادن کسی به شعر ، سرزنش ، نکوهش ، مزمت به شعر ، دشنام ، فحش ، سخن پوچ و بیهوده و در اصطلاح بدگوئی از کسی به شعر است به شرط آنکه آنچه بر کسی عیب گرفته می شود برای او واقعا عیب باشد ؛ ... هجودر شعر فارسی نخستین جلوه ی طنز و سستی بر گرفته از ادبیات عرب است »^۲

داد پس از ارائه این تعریف ادامه می دهد « هجود اغراض کاملا فردی است و از هر گونه آرمانخواهی اجتماعی تهی می باشد و همین نکته میان هجو و هزل فاصله می گذارد .»

اما هزل : « دکتر علی اصغر حلبی در کتاب مقدمه ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران » هزل را چنین تعریف می کند :

« در لغت مزاح کردن بیهوده گفتن ، و آن را مقابل جد دانسته اند ... اما شاعران و نویسندگان ایرانی آنرا به چند معنی دیگر نیز استفاده کرده اند که با معنی لغوی آن اندکی فرق دارد .

الف) شوخی و ظرافت کردن با دیگران

ب) سخن دروغ و کذب و باطل و خلاف واقع

فرهنگ اصطلاحات ادبی - سیما داد - نشر مروازید - سوم - ۱۳۷۸^۲

ج) سخن زشت و شرم آوری که به قصد شوخی نتیجه‌ی اخلاقی و اجتماعی یا تنبه گفته شود

د) هزل مقابل پند و حکمت .

در این تعریف می‌بینیم که هزل از دیدگاه عامه رخ می‌تابد و حلی با بررسی که در کتب ایرانی داشته است معنایی غیر از آنچه ما هزل می‌پنداریم بخصوص بند (ج) بر آن قائل می‌شود .

وبالآخره طنز : طنز یا : (Satire)

« واژه ای عربی است به معنی تمسخر و استهزاء و در اصطلاح ادب به آن دسته از آثار اطلاق می‌شود که با دست مایه‌ی آبرونی و تهکم و طعنه به استهزاء و نشان دادن عیب‌ها ، زشتی‌ها ، نادرستی‌ها و مفاسد فرد و جامعه می‌پردازد...»

بزرگ جلوه می‌دهد تا کم اهمیتی آنها از بین برود و مرکز توجه و اصطلاح قرار گیرد زیرا تا انسان به زشتی اعمال خود پی نبرد اصلاح نمی‌شود»^۳

دیدیم که طنز در موقعیت خاص خویش نسبت به هزل و هجو گستردگی خاصی دارد و طنز نویس فراتر ای یک هزل به جهانی که در آن زندگی می‌کند می‌اندیشد . اما آیا بین طنز و هزل و هجو نکات اشتراکی است ؟ جواب این پاسخ را می‌توان اینگونه داد که بلی ، « هجو در آثار سنائی برای نخستین بار به سمت نوعی آرمانخواهی اجتماعی و طنزگرایی می‌یابد :

- هزل من هزل نیست تعلیم است بیت من بیت نیست اقلیم است

در این بیت میان هزل به معنای شوخی و هزل به مفهوم یک طنز اجتماعی تفاوت دیده می‌شود»^۴

واقعیت اینجاست که طنز چون دایه ای مهربان هزل و هجو در دامان خویش پرورش می‌دهد طنز نویس به اقتضای زمان و مقاصد خویش از این حربه‌ها برای ضربه زدن به نا عدالتی‌ها استفاده می‌کند نکته ای که به خاطر ذات عصیانگر و نیشدار هر سه ، باب طبع اربابان مظالم نبوده نیست . اما کاربرد هزل به عنوان زیر مجموعه‌ی طنز قدمتی طولانی دارد « همه هجا گویان بدسرشت و شریر و بد خواه نوع بشر نیستند ، آنها از بی خبری و نادانی و فریفتگی مردم به عوامفریبی شادان ریایی و تعصبات دینمداران خدا ناشناس غصه می‌خورند و دلشان آتش می‌گیرد . از اینکه ارباب دنیا و سیاستمداران از ضعف‌های روحی و ذهنی آنها سود جسته بر گرده‌ی آنها سوار می‌شوند قلبا ناراحت هستند و چون بیشتر اوقات انتقاد صریح و جدی از اعمال این گروه شمشیر بسته یا آن گروه مجهز به سلاح تکفیر و

فرهنگ اصطلاحات ادبی - سیما داد^۳

فرهنگ اصطلاحات ادبی - سیما داد^۴

تعقیب ممکن نیست و مردم نیز استدلال عقلی و بحث علمی و فلسفی را بر نمی تابند آنها نیت خود را در لباس داستانهای هزل آمیز می پوشانند تا شاید مردم را از اسارت حماقت، بی خبری و فریفتگی به در آورند.⁵»

این نکته حتی در ادبیات عرفانی مانیز خود را نشان می دهد: «یکی از علت‌هایی که می توان برای این گونه سخن گفتن ذکر کرد وجود مستمعانی می باشد که از طبقه مختلف جامعه اعم از صوفیس - خلیفه - امیر - توانگر و فقیر و قاضی بوده اند. در بین این صفوف احتمالاً افرادی بوده اند که نمی توان آنها را با سخنان حکیمانه و جدی به فراگیری مفاهیم الهی و عرفانی ترغیب نمود. پس مغز معانی را در پوسته ای از هزل و طنز و قرار داد تا با انبساط خاطر بتوان به هدف اصلی رسید.»⁶

طریقه ای که مولانا برا انتقال برخی مفاهیم در داستانهای مثل امرو دبن بر می گزیند فاصله ای بین ادب طبقاتی و ادب اجتماعی را می درد که این تمایز در ادب معاصر به فراموشی سپرده می شود و هزل گوئی به دلایلی چند که در ذیل به آنها اشاره خواهیم کرد دیگر تعبیری مثل گذشته نخواهد داشت تا جائی که در سه دهه ی اخیر بسیاری از کتابهای اجتماعی - سیاسی طنز به همین دلایل موهن ممنوع النشر می شوند؛ در بررسی بیشتر هزل گوئی - البته هزلی که به خاطر ذات مفهومی کلمه - مورد بی مهری قرار می گیرد نکاتی چند قابل ذکر است «در کتابهای فارسی و ترکی و تازی هزل به معنی خلاعت عزار یعنی گستاخی در گفتن و نوشتن سخنانی است که معمولاً مردم، بویژه طبقه ی محافظه کار که حس طبقاتی دارند از یاد کردن و یا شنیدن آن شرم می برند و روی در هم می کشند و این در حالی است که چه در خلوت از آنها خوشوقت می شوند و دامانشان از دست می رود و مبالغ زیادی از آنرا بیاد می آورن و با دوستان و نزدیکان می گویند و می شنوند»⁷

و اختلاف درست در همین جا بروز می کند. نویسندگان اینچنین آثاری معمولاً خود افرادی برجسته و فرهنگ دوست هستند و به دلایلی که در بالا بدان اشاره شد به خاطر موقعیت و در حد فهم بودن مطالب، این اشعار یا نثرها را به آرایه های طنز و هزل می آراستند «در حقیقت ادب آنها ادب واقع بوده است... یعنی طبیعت را چنانچه هست نقل کرده اند باکی نداشته اند از اینکه آدمی زاده را همانطور که هست نشان بدهند، و نمی خواستند تا تنها پاکی و انسانیت هارا نشان دهند و می کوشند بیان کنند که انسان ترکیبی از پاکی و ناپاکی، عفت و بی عفتی انسانیت و حیوانیت است و معجونی از عقل و نفس و هر کسی را که می کوشید انسان را تنها بصورت موجودی پاک و ملکوتی نشان بدهد، ریاکار یا متغافل یا غافل می نامیدند.»

« این قتیبه صاحب کتاب عیون الاخبار چون به دریده گوئی ورک گویی می رسد - می گوید :

مقدمه ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران - علی اصغر حلبی - پیک ترجمه و نشر - ۱۳۶۵⁵
تجلی زن در آثار مولوی - زلیخا ثقفی - ۱۳۸۱⁶
مقدمه طنز و ...⁷

چون در پیش تو سخن از عورت و فرج برود یا کار زشتی را [عمل جنسی را] وصف کنند خشوع و یا تخاشع ترا بر آن ندارد که روی ترش کنی و رنگ چهره ارغوانی بگردانی زیرا بردن نام اندامها مایه گناه نمی شود بکله گناه بدگوئی به عرض مردم، و سخن ناروا و دروغ خوردن گوشت مردم از راه غیبت حاصل می گردد...»

نگاه نکنید به دیدگاه یک اندیشمند در چند قرن پیش و نظر عده ای از صاحب ادبان دوره ی معاصر که به خاطر این ادب طبقاتی بسیاری از گنجینه های ادبی کشور را یا نفی می کنند یا سعی بر تخلیص و تاراج آنها دارند!

حلبی در همان کتاب مقدمه بر طنز خود به بحث اخلاق در اسلام می پردازد و دو دسته اخلاق دینی و اخلاق فلسفی اسلام را بیان می کند و به بیان مواردی رد شوخ طبعی و مزاح پیامبر و علی (ع) می پردازد تا جایی که نقل می کند علی (ع) را اهل دعا به می خوانند یعنی فراخ شوخی!

براستی کدام عوامل باعث شده است که ماحقیقت ها را به جای مصلحت بپذیریم و در این وادی به هلاک ذخایر ادبی خویش، ذره ای توجه نداشته باشیم. این نکته در بررسی نقطه نظرات بعضی ادیبان معاصر درباره ی ایرج و امثال او بوضوح مورد بحث قرار خواهد گرفت، سطور زیر پایان بخش نخست این مقاله خواهد بود.

« امروزه در مدارس و دانشگاههای بزرگ دنیا دوره هایی برای بحث و درس مباحث طنز آمیز و هزل گونه ی استادان و شاعران گذشته دایر گشته است... و حتی این مباحث از حوزه ی لفظ و گفتار گذشته به مرحله ی تحقیق و عمل بررسی علمی رسیده است یعنی برای بهبود روابط جنسی زن و مرد تحقیق می کنند. کار همین اندامها را تشریح می کنند و اعمال و دردها و بیماری های آنها را باز می کنند تا مردم هر چه بیشتر آگاه شوند و از منافع و مضرات آنها آگاهی یابند تا به تلقین ریا کارانه یا تعالیم جاهلانه ی تنی چند مغرض یا بی خبر از خود واز همه جا، زندگانی حال و آینده ی خود را مبدل به جهنم نسازند»^۸.

خنده آئین خرمندان است

باغ خندان ز گل خندان است

جد پیوسته نه از مقدور است

خنده هر چند که از جد دور است

میکند اصلاح مزاجش به

دل شود رنجه زجد شام و صبح
مزاح

مقدمه ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران - دکتر علی اصغر حلبی^۸

جدبود پا به سفر فرسودن
آسودن

هزل يك لحظه به راه

ليک هزلی که نه که از دود دروغ
قدر تو فروغ

برد از چهره ی

تخم کین در دل دانا کارد
آرد

خیو خجلت به جبین ها

شو زفیاض خرد تلقین جوی
شیرین گو

راست گو ليک خوش و

ب) ایرج میرزا قربانی حسی طبقات

جلال الممالک ایرج میرزا بن صدر الشعراء غلامحسین میرزا شاعر .وی نوه ی نواده ی فتحعلی شاه قاجرا بود ودر فارسی و در عربی و فرانسوی مهارت داشت و روسی و ترکی را نیز می دانست و خط خوب می نوشت .تحصیلاتش در مدرسه دارالفنون تبریز صورت گرفت ودر نوزده سالگی هنگام ولیعهدی مظفر الدین میرزای قاجرا لقب صدر الشعراپی یافت .لیکن بزودی از شاعری دربار کنار گرفت وبخدمات دوستی مختلفی پرداخت که درمیان آنها در وزارت معارف از همه پر ارزشتر بود . شعر ایرج ساده و روان و مشتمل برکنایات و تعبیرات عامیانه است .اطلاع او از ادبیات بلاد مختلف و تأثیری که از محیط متغیر و انقلابی عهد خود پذیرفته بود موجب شد که وی سبک قدیم را -که در آن توانا بود -رها کند و خود سبک خاصی پدید آورد .در این سبک افکار نو و مضامینی که گاه از ادبیات خارجی اقتباس شده و گاه مخلوق اندیشه ی اوست و نیز مسائل مختلف اجتماعی و هزلیات وشوخیهای نیش دارد و ریشخندها وتمثیلاتی که شاعر در غالب آنها نتایج اجتماعی را در نظر دارد بزبانی بسیار ساده و نزدیک به زبان مخاطب بیان شده است⁹ در عصر حاضر میان عامه ی مردم وقتی سخن از بزله گوئی های هتاکانه می شود ، در جمع ادب دوستانی چینی -دیوان ایرج به عنوان سرلوحه ی این مفاهیم و مضامین ، مورد توجه قرار می گیرد .تا جائی که انتشاردیوان او چند سالی است که متوقف شده است وعلاقمندان به او -که البته اکثرا هم از هوع مجازی آن می باشند -دیوان او را از دستفروشی ها و ...تهیه می کنند !

در طی این تحقیق کتابهایی که در مورد ایرج و شرح و بسط زندگی واشعار او موجود باشد ، به عدد انگشتان دست هم نرسید و آنچه به عنوان اثری والا و ارزشمند در تحقق برروی این استاد سخن در دست است جز کتاب استاد محمد جعفر محجوب نبود که مقدمه و شیوه ای ایشان -با حالتی بی

فرهنگ معین - دکتر محمد معین - ج پنجم⁹

صرفانه در انتخاب و بیان مضامین - می توانست مورد استفاده قرار گیرد ؛ نسخ ای که به عنوان شاهد مثال از آن استفاده شده دیوان ایرج میرزا به اهتمام خسرو و پسرش است که از نخستین چاپ های آن می باشد و احتمال دستبرد بدان کمتر بنظر می آید . اما با مقدمه ای که در بخش اول ذکر شد به مروری بر نظریات نویسندگان متخلف در مورد ایرج می پردازیم و با توجه به این نکته که هیچ یک از این نویسندگان او را بعنوان کسی که در عرصه ی طنز نویسی - با تعریفی که در بالا مشخص شد - قلم می زده ، نمی شناسند مگر استاد بزرگوار جناب آقای شفیع کدکنی که ایشان در کتاب ادوار شعر فارسی در چند جا بطور مستقیم بیاناتی مبذول داشته اند که نشانگر وسعت دیدگاهشان نسبت به ادبیات معاصر است¹⁰ :

«د رهمین دوره ی ما ایرج یا پروین از گروه برگزیدگان (خوانندگان حرفه ای شعر - مؤلف) آغاز کردند و به گروه متوسط رسیده اند و شاید هم اکنون در بعضی شعرشان به میان توده ی مردم هم راه یافته باشد ... یک شعر خوب چنان است که یاد کردیم . همیشه از برگزیدگان آغاز می شود و به دورترین نقطه ای خط افقی می رسد ...»

کدکنی ایرج را جزو شعری می داند که در همه ی زمینه های شعری که در آن به طبع آزمائی پرداخته موفق بوده است .

اما در همه موارد اینگونه نیست . در بررسی آثار وقتی به از صبا تا نیمای یحیی آرین پور می رسیم نام ایرج جزو طنز نویسان دروه مشروطیت نمی آید ، جائی که نسیم شمال ، صابر و ... به عنوان طنز پردازان رسمی قرار می گیرند ایرج جزو دیگر شاعران این دوره محسوب می شود . در همین بخش می آید :

هجویه های انوری و سوزنی و مختاری غزنوی و در زمانهای اخیر هجویه های شهاب ترشیزی و یغمای جندقی چنان با کلمات و عبارات نازیبا و نا هموار پر است که از خواندن آنها مو بر اندام هراسانی راست می شود در روزگاران نزدیک به عصر ما نیز شاعران هجا گو مانند ایرج و عشقی متاسفانه همان راه و رسم متقدمان را پیش گرفته اند تا حدی که عارفنامه ایرج یک هجویه ی سراسر دشنام ناسزا است درباره ی مردم وارسته و پاک دلی مانند عارف قزوین¹¹ [!؟]

و در جائی دیگر گویا با تغییر موضع و اندکی عقب نشینی می نویسد :

«با اینهمه مثنوی عارفنامه سر تا پا شعر است و قسمت های جدی بسیار زیبایی درباره زن و حجب ، عقد و نکاح چشم بسته ستمکاری مالکان و اربابان ، تهیدستی و بیچارگی دهقانان و گوشه و کنایه هائی به بی وفائی دنیا و حيله سازی سیاست پیشه مردم و شکوه و ناله از نبودن قانون و اوضاع نابسامان کشور و امثال

ادوار شعر فارسی - محمد رضا شفیع کدکنی - ۱۳۸۰¹⁰
از صبا تا نیمای یحیی آرین پور - ص ۳۳۹¹¹

آنها دارد که اگر با هزلیات آمیخته نبود ارزش منظومه به حد زیادی بالا می رفت^{۱۲} » و بالاخره در بخش « خلاصه ای عارفنامه » می آورد :

« در واقع (عارفنامه) مربوط به اوضاع و احوال ناگوار مردم و کشور در آن روزگار است و اتهام نامه ی هجو آمیزی است بر ضد گردانندگان دستگاه اداری و اجتماعی ایران... و همین تطابق مضامین آن با خواسته های و آرزوهای مردم است که باعث شده است با چنان سرعت بی نظیری در افواه عموم افتد و نسخه های چاپ شده ای از آن بخش گردد یا حتی روی کاغذ پاره ای در اقصی نقاط کشور توزیع گردد^{۱۳} .

خارج شدن از دایره ای قیود و سنن اخلاقی و اجتماعی گناه ایرج است و نگا آیین پور؛ البته اذعان این نکته نیز بی فایده نیست که آیین پور میان هزل و هجو و بینش طنز آلود بر خلاف مقدمه ای که درباره طنز در همین کتاب می آورد تفاوتی قائل نمی شود یا اگر هم چنین باشد نگاه او به شعر ایرج نگاهی است که عامه ی مردم بدان پایبند بودند. نکته جالب توجه اینجاست که وقتی این مؤلفان از زبان ساده و روزنامه ای ایرج در آن زمان سخن می رانند، این خصیصه را جزو صناعات زیبای ادبی شعر وی نام می برند اما دلیل نوشتن و سرودن بدین روانی را در حیطه جامعه شناسی و روانشناسی ادبیات مورد توجه قرار نمی دهند .

بقول مولانا :

چون که با کودک سرو کارت فتاد
پس زبان کودکی باید نهاد

آیا ایرج صرفاً زبان ساده و روان و عامیانه ی مورد استفاده اش را برای برتری جوئی فخریانه ی ادبی اینک طرز نویی فکنده باشد استفاده می کند یا در پس پرده، توجه او به مخاطب و نحوه ی انتقال پیام روشنگر خویش است؟ در دروه ای که مردم در فساد اخلاقی، خواب آلودگی سیاسی، و هزار نوع بدبختی دیگر دست و پا می زنند استفاده از زبان خود ایشان - زبان کوچه و بازار، چه از نظر قالب سخن و چه اصطلاحات و مفاهیم اعتقادی و عملی، که بیشترین قشر در ایران آن روز هستند - طریقه ای برای روشنگری و ادای مسئولیت اجتماعی یک انسان روشن فکر آن روز است .

توجه داشته باشیم تا کسی به زشت بودن عمل خود پی نبرد دست از آن نمی کشد و گاهی عریانی حقیقت و به تصویر کشیدن حقایق و واقعیتها به زبانی زننده بهترین راه علاج این گونه معضل ها ست

از صبا تا نیما - آیین پور - ج ۲ - ص ۳۳۹^{۱۲}
همان جا - ص ۳۳۹^{۱۳}

چنانچه مولانا اعتقاد دارد گاهی می توان از بدی به عنوان نماینده نیکی استفاده کرد و در تعلیم و تربیت به کار بست^{۱۴}.

دیدم آن ...ی نره خره
پسره
رفت در زیر لحاف

من چو بشنیدم از او این تقریر
! شد جوان در نظرم عالم پیر

هر چه از خلق نکو بشنیدم
عملا بین رفیقان دیدم!

معنی خلق در ایران این است
است!!!
بد بود هر که به ما بدبین

هر که دم بیشتر از خلق زند
کند!
قصدهش این است که تا بیخ

«قسمتی از انقلاب ادبی»

درست همین عامل یعنی آمیختن طنز هز گونه به این ادبیات است که از شدت وحدت آن می کاهد:
«(ایرج) ... حتی با اینکه خود از شاهزادگان متعصب قاجار است، وقتی حوصله اش سر می رود کلمات تند و جسورانه ای را بر زبان می آورد که:

فکر شاه فطنی باید کرد
خراف است
شاه ما گنده و گول و

با این همه سخن ایرج چنانچه می بینیم آن شدت و حدت سخنان عشقی و عارف و فرخی را ندارد و گویی سیاله ی هزل و شوخ طبعی که در زیر رگ پوست کلام دویده آتش جدی ترین اعتراضات او را سرد و خاموش می کند (!؟) و نوعی ظرافت و ملایمت بدان می بخشد»^{۱۵}

استفاده از کلماتی که خود بار شوخی و طنز دارند برای اولین بار در دیوان ایرج به چشم می خورد که آراین پور نیز بد آنها اشاره می کند - کلماتی که هم عصران او چه در جد و چه در هزل از استفاده ی

نقل به مضمون از هزل یا تعلیم از کتاب تجلی زن در آثار مولانا - زلیخا ثقفی^{۱۴}
از صبا تا نیما - یحیی آراین پور - ص ۴۱۴^{۱۵}

آن اجتناب می کردند؛ شوخ و شنگر و نوعی مدرنیسم در جزء جز بیشتر این ترکیبات به چشم می آید.^{۱۶}

اخم ، الدنگ ، بام زدن ، پک و پوز، پوچ ، جرزدن ، جفتک زدن ، جفنگ ، چرت ، چک زدن ، چموش ، دستپاچه ، شلم شوربا ، غرغر کردن ، قر زدن ، لاس زدن ، لوس ، لوند ، ماچ کردن ، و... کلماتی که با زبان عامیانه ی کوچه و بازار هم طراز بوده و برای انتقال مفهوم مناسب است .

اما کار به همین جا ختم نمی شود ما نویسندگان دیگری رانیز داشته ایم که بدین قدر سعه صدر نداشته اند تا خوب و بد را کنار هم بیاورند و سید هادی حائری در جواب مهدی اخوان ثالث که گویا با همان زبان طنز آلودش اشاراتی را در مورد کتاب افکار و آثار ایرج میرزا داشته است حکم قطعی را چنین صادر می کند -حکمی که تا همین امروز هم با همان طرز تفکر قبلی اجرا می شود .

« همه می دانند ایرج میرزا شعرهایی هم دارد که از نظر اخلاقی می توان به آنها عیب گرفت ولی بهتر است که این گونه اشعار او بکلی نادیده گرفته شود نه اینکه در یک روزنامه ای کثیرالانتشار منتشر شود ...»^{۱۷}

این عزیز در ادامه همین سلسله تفکرات اشعار هزل را اصولاً از ایرج نمی داند(!؟) و سعی می کند تا سرودن این اشعار را به دو شاعر به نامهای مکرم اصفهانی و خاکشیر اصفهانی منتصب نماید .

براستی اگر بر اساس همین فکر شروع به تصفیه ی اشعار هزل -حال فرقی نمی کند چه آنها که واقعا هزل به معنای فردی و انتقال جویانه و هتاکی آن باشد چه در خدمت طنز و آرمانگرایانه ی آن پردازیم ، چه رخ خواهد داد : عبید زاکانی ، سعدی ، سنائی ، صابر و حتی قسمتهائی از مثنوی مولانا نیز باید به تاراج رود ! تا ادب ادبیات اطو کشیده ی آقایان حفظ شود -! براستی چه کسی سوراخ دعا را کم کرده است ؟

و چه زیبا می سراید بهار که : سر به سر تصنیف عارف نیک بود / سبک عشقی هم بدان نزدیک بود / شعر ایرج شیک بود / بود ایرج پیرو قائم مقام / کرده از او سبک و لفظ و فکر، وام / عارف و عشقی عوام /؛

ج / طنز آمیخته به هزل) در دیوان ایرج :

چنانچه گفتیم زبان ایرج زباین است پخته ، اندیشه اش نیز ؛ مشروطه زمانی رخ می دهد که او در آستانه 34 سالگی است ؛ از سفر فرنگ برگشته و پیشرفت کشورهای غربی را دیده است . او در

یا مرگ یا تجدد - دفتری در شعر و ادب مشروطه - ماشاالله آجودانی - اختران - ۱۳۸۳^{۱۶}
نقل به مضمون از کتاب آثار و افکار ایرج میرزا - سید هادی حائری . در این باره نظرات احمد کسروی و ضیاء هشترودی هم^{۱۷}
خواندنیست .

قطعات مادر و کودکانه ای خود به خوبی نشان می دهد که به زبان شعر مسلط است .می داند با چه گروهی چگونه صحبت کند ، و این مشخصه ی اشعار اوست .به نحوی با روانشناسی مخاطب آشناست و به همین دلیل اشعار غیر طنز او هم از سالهای سال -حتی بدون اینکه نامی در حوزه ی ادبیات آموزشی ایران -داشته باشند ورد زبانهاست .از « داشت عباس قلی خان پسری » گرفته تا « گویند چوزاد مادر »؛

«آشنائی با زبان فراسوی و دیدن زندگی مردم اروپا ایرج را مردی آزاد فکر ، متجدد ، و ترقی خواه بار آورده بود . علاوه بر این شجاعت اخلاقی او موجب شده که تقیه را در ابزار عقاید خود به یک سو نهد و آنچه نامناسب ببیند به مردم یادآوری کند و عیب ها و نقص هائی را که مایه ی بدبختی مردم ایران می داند با صراحت تمام بد آنها گوشزد نماید ...در این روزگار است که ایرج از تعارف های بیهوده ، رم کردن اهل مجلس از یکدیگر ، برخاستن جلوی پای واردان مجلس ، از سینه زنی و تیغ زنی و قمه زنی ، از عشق بازی و داشتن رابطه جنسی با هم جنس ، از دروغ وریا و نفاق ، دورویی ، از حيله بازی سیاست پیشه گان ، از حجاب و نظایر آنها به سختی انتقاد می کند و مانند آموزگاری مجرب ودانا به فرزند خویش و نوباوگان ایرانی درس زندگی و آداب معاشرت می دهد ¹⁸...»

اما قبل از پرداختن به خوددیوان باید به چند نکته اشاره کرد « صدای شعر مشروطیت یا میهن پرستی است یا انتقاد اجتماعی و ایرج یک بورژوازی اشرافی منتقد روابط اجتماعی است »¹⁹

« سخن از آزادی و این کلمه را گفتن با مشروطیت شروع می شود .قبل از مشروطیت مفهوم آزادی که مترادف بدموکراسی غربی است به هیچ وجه وجود ندارد » « مسئله دیگری که در همین مسائل (مشورطه) بیرون می آید و بی سابقه است مسأله زن و تعلیم و تربیت اوست .امروزه شما خیلی راحت باهم می نشینید و ظاهرا هیچ اشکالی وجود ندارد ولی اگر در اعماق جامعه روید هنوز هم در جامعه ما کسانانی هستند که می گویند زن نباید بیشتر از خواندن قرآن یاد داد و خط نوشتن را نباید یاد داد چون باعث انحراف می شود ...! و چنین است که وقتی تمدنی می میرد و مختصر می شود همه ی چیزهایی که در اصل آن تمدن بوده از بین می روند و دیگر جانشینی نمی یابند .مسأله ای سواد آموزی زن و آزادی زن چیزی نیست که اخیرا به جامعه اسلامی تحمیل شده باشد .ولی آغاز این مبحث به هر حال از دوره مشروطیت آغاز می شود ²⁰ » « درباره تاریخ حضور زن می بینیم که در نیشابور چه مقدار زن مجتهد وجود دارد و سمعانی از آنها حدیث یاد گرفته است ²¹ ».

این مقدمه بخاطر آن آمد که پیش داوری ها را چنانچه در مورد هزل بودن ایرج کنار گذاشتیم و با نگاهی نو به آن نظر افکنیم ، به قضاوت خویش راه ندهیم و اشعار ایرج را نه به عنوان یک مصلح

تحقیق در احوال و آثار ایرج میرزا - محمد جعفر محبوب - چاپ سوم - ۱۳۵۲ ۱۸

ادوار شعر فارسی - شفیع کدکنی ¹⁹

همان کتاب ²⁰

همان کتاب ²¹

اجتماعی - که این انتظاری غیر واقع است - که روشنفکری دلسوز و آگاه که می داند چه و چگونه و برای که می نویسد ، به نقد بنشینیم .

با یک نگاه کلی به دیوان ایرج میرزا حدود هشتاد درصد اشعار مندرج در آن (از قطعه و قصیده و غزل و مثنوی و دو بیتی و...) شامل اشعار عاشقانه ، حکایات ، شعرهای مادر ، اندرزها ، مدحیات ، وراثت‌های شود یعنی بخش جدی اشعار ایرج که البته جز شعرهای مادر ، مثنوی زهره و منوچهر ، و برخی حکایات بقیه یا مربوط به دوره ی جوانی ایرج هستند - دوره ای که شاعر رسمی دربار بوده است - یا اشعاری هستند که به هر حال نمی توان از آن برداشت طنز آلود کرد . اما حدودا 33 شعر به همراه عارف نامه و 10 قطعه ی هزل به اشعار اجتماعی ، انتقادی و اصلاحی ایرج مربوط می شوند که در این چند صفحه باقی مانده به بررسی برخی از آنها خواهیم پرداخت .

1 - درباره ی مستشاران آمریکایی

نیینی خیر و از دنیا علانی
رسد از آسمان بر توبلانی

...

در این مثنوی کوتاه که گویا هجائی آغاز می شود ایرج مخالفت خود را با ورود مستشاران آمریکائی اعلام می کند ابیات زیبای طنز آلود و نیش دار این شعر را مرور می کنیم :

در آمریکا به خرها کرد اعلان
که باشد مرتع سبزی در
ایران

خران داخلی معقول بودند
وجیه المله و مقبول بودن
نه تنها مرتع ما را چریدند
پدر سک صاحبان بر سبزه
؛...

در مخالفت با معاهده 1907 نیز به همین منوال می سراید و شاه بین آن نیز :

کز صلح میان گربه و موش
برباد رود دکان بقال

در ترکیب بند « داشت غلوم مرگ تو حظ کردم از اشعار تو من » به زیبایی و ظرافت خاصی دوره خویش را به تصویر می کشد . صراحت لهجه در نام بردن عاملان دزدی و مظالم ، و بیان خلفاها زشتکاری ها و چپاول گری های عاملان حکومتی بسیار شوخ رخ می نماید :

دور ظلمت بدل از دور ضیاء خواهد شد - دزد کت بسته رئیس الوزراء خواهد شد .

مملکت باز همان آش و همان کاسه شود - لعل ما سنگ شود لولوها ماسه شود

تومپندار که نه شاه و نه شکر باقی ست
نه دگر روح ورمق در تن کشور
باقی ست

عافل آسوده بود تا بجهان خر باقی است - تا دو سر کرده به سنگان وبلنگر باقی است

بکن آن کار که کرده است وثوق الدوله - نه دگر کج شود از بهر وطن نه چوله

در هتل ... خود پاک کند با حوله - والس می رقصد با مادمازل ژاکونه

برده پولی و کنون با دل خوش خرج کند - متصل قر دهد و فرزند و... کند!

«تعارف» قطعه دیگری از دیوان اوست : ایرج از خرافات و اعمال بی پایه و اساس ایرانی جماعت دل آرزده است و در این قطعه که با ردیف « رم می کنند» آورده است به نقد این عمل می پردازد و در ضمن به اختلاف طبقاتی بین مردم نیز اشاره ای داد:

یا برب این عادت چه می باشد که اهل ملک ما - گاه بیرون رفتن از مجلس زدر رم می کنند .

نام این رم را چون نادانان ادب بنهاده اند - بیشتر از صاحبان سیم و زر رم می کنند

از برای زنجیر رم مطلقا معمول نیست - تا توانند از برای گنجور رم می کنند

وقطعه ی زیر که بصورت ضرب المثل هم در آمده است عمق بینش و جسارت یک روشنفکر را می رساند :

هر کس از خزانه برد چیزی - گفتند مبر که این گناهست

تعقیب نمودند و گرفتند - دزد نگرفته پادشاهست

ایرج به خرافات و مراسم باطل و بدعت آمیز دینی نیز توجه دارد . و در قطعه ای «در دسته ی شاه حسین بنگر» از قمه زنی انتقادی کند وهمین بیت کافی که :

خواهد که کشد سنان و خولی - کوبد قمه را به کله خویش!

چنانچه به درویشانی که صوفی گری عرفانی را به گذا پروری بی عارانه تبدیل کرده اند می تازد . این حمله به خرافه پرستی در شعر «ای نره خل سیل گنده!» نیز آشکار است :

• بیچاره چرا کشتی خودت را - دیگر نشود حسین زنده

هی گو که حسین کفن ندارد - هی پاره بکن قبای ژنده

اما ایرج وقتی با عامه ی مردم بی واد کار دارد به بیان عریان عیب ها بسنده می کند و گاه به شوخی و استهزا مطالب را بیان می کند؛ در قطعات: «کاری است گذشته سبویی است شکسته»، «حبه نبات است پدر سوخته»، «ای... به دست تو اسیرم»، «ظرف مودار» سخن به عریانی از بچه بازی، هم جنس بازی و ذلّت های اخلاقی دروه ی ایرج است. که ایرج به زنده ترین نحو و باطنی قوی تصویر زشت اعمال رابه رخ می کشد. راستی کسانی که فکر می کنند این اشعار خود باعث انحراف می شوند چگونه می اندیشند؟ آیا واقعا حرف مولانا راست نمی آید که: هر کس از ظن خود شد یار من!

در بین ابیات این مثنوی ها گاه شاعر مأمور اداره ای است، گاه صاحب منصبی، گاه گوینده ای بی اصل و نسب، گاه دبیری ضعیف الاخلاق و خلاصه در قالب تمامی کسانی که مورد اتهام شاعرند و شاعر بی عصمتی های هر یک را به چشم دیده است.

«گیرم از مرجان تسیح درازی در دست - بند منگوله از ابریشم وزرتار کنم

تا پسر مشدی با من سه گفتار آید - طرح یک مگری چون مردم مکار کنم ...

«از قطعه پسر مشدی»

اما حریفان دغل ایرج، صاحبان تزویرهای بزرگند، بقول دکتر حلبی؛ «اربابان دنیا - سیاستمداران مردم فریب و دینمداران خداناشناس»

«شاعر در این مثنوی (عارفنامه - بدان جداگانه خواهی پرداخت -) ملت ایران را به سرگروه تقسیم می کند:

«نخست بزرگان یعنی دزدان اختیاری که با بیگانه گان پیوند دارند و یک جو علاقه به وطن ندارند. دوم دزدان اضطراری یعنی کارکنان دستگاههای دولتی که غیر از نوکری آهی در بساط ندارند و سوم رعایا که نه آزاری دارند، نه قانون و نظم می پسندند!...»^{۲۲}

و از این بزرگان سیاست پیشه و روحانی نمایان ضد دین هستند که زیر تیغ طنز ایرجند:

افکار و آثار ایرج میرزا - محمد جعفر محبوب - ۱۳۵۳ - چ ۳^{۲۲}

نشسته بود ... بمصدر مجلس درس - بجای لفظ عن اندر کتاب خود من دید

قلم تراش و قلم بر گرفت و من عن کرد - سپس که داشت در آن باب اندکی تردید

یکی ز ... این دید و گفت با دگران - جناب آقا عن کرد جمله عن بکنید ...

قطعه حجاب او نیز یکی از زیباترین قطعات در این باب است گویی روح عبید زاکانی است که در قلم ایرج به زبان امروزی جاری شده است :

حجاب دارد و دل را به جلوه آب کند - نعوذوا بالله اگر جلوه نقاب کند

... شهر به رفع حجاب مایل نیست - چرا که هر چه کند حیل در حجاب کند

از او دلیل نباید سؤال کرد که گرگ - به هر دلیل شده بره را مجاب کند

به زهد گربه شبیه است زهد حضرت شیخ - نه بکله گربه تشبه بدین جناب کند

اگر ز آب کمی دست گربه تر گردد - چو شیخ شهر ز آرایش اجتناب کند ...

ولی چو چشم حریصش فتد به ماهی حوض - زسینه تا دم خود رادرون آب کند

و شاه بیت این قطعه که :

ز من مترس که خانم تو را خطاب کنم - از او بترس که همشیره ات خطاب کند

در قطعه اشک شیخ هم باز به زاهدان ریائی دوران خود حمله می برد :

نعوذ بالله از آن قطره های دیده ...
چه خانه ها که از این آب کم خراب
کند

و گویی حافظ است که از پس تاریخ مکرر این سرزمین می نالد که :

مفتی شهر بین که چون لقمه شبهه می خورد
پاردمش دراز باد آن حیوان خوش
علف!

آخرین بخش از این دروه شوخی ها و طنز سرائی ایرج که باز ارباب تزویر را به ریاکاری متهم می کند قطعه شیرین تصویر زن است که غفلت ، ظاهر پرستی و ریاکاری مردمی را به تصویر می کشد که برای نمادی گچی چادر و چاقور می کشند در حالیکه صد بدتر از آن در نهان ، انجام می دهند .

برسد در کاروانسرائی

تصویر زنی بگچ بریدند

...

...گفتند کا واشریعتا خلق

روی زن بی نقاب دیدند

ایمان و امان به سرعت برق

می رفت که مؤمنین

رسیدند

این آب ببرد و آن یکی خاک

یک پیچه زگل بر او

کشیدند ...

چون شرع نبی از این خطر جست

رفتند به خانه آرمیدند

غفلت شده بود خلق وحشی

چون شیر درنده می جهیدند

...

نقطه ی حمله ی دیگر ایرج سیاستمداران دغل پیشه اند که شاعر درهر موقعیتی که پیدا می کند از پنبه کردن رشته شان دست بر نمی دارد طوری که زیبا ترین اشارت را در انقلاب ادبی و عارفنامه بد آنها دارد قطعه ی «شاعرم من شاعران معذور باشند ای وزیر فرازهایی زیبایی دارد و جسارت و بی پروایی در ضمن اشارات گزنده ای به اوضاع و احوال زمانه دارد :

از همان روزی که شد با تو امور خارجه ... -از نو ورم کرده است و پرزورای وزیر

چون جراید را دو روز دیگر آزادی دهند -شرح آنرا دید خواهی جمله مسطوره ای وزیر ...

زنده بر گور کنند اهل ادب را لیکن

قبر فردوسی طوسی را

آباد کنند

مبلغی پول بگیرند باین اسم از خلق

بعد خرج پسر و دختر و داماد

کنند ...

«قسمتی از شعر آرمگاه فردوسی»

عارفنامه :در بالا و مقدمه ی بحث مواردی از نظر اندیشمندان معاصر و نزدیک را درباره ایرج بخصوص مثنوی عارفنامه خواندیم .اگر چه بقول آراین پور در آغاز با هجویه ای نیست به عارف قزوینی شروع می شود اما از همان اول رندی شاعر در انتخاب کلمات و بیان دو پهلوی کلام ، به ما گوشزد می کند که مثنوی عارفنامه نه هجونا مه ای شخصی بلکه اعلامیه ای تند و تیز است به زبان طنز

و هزل آمیخته شده تا هم از لحاظ همه فهم بودن و سریع انتقال شدن به درد بخور باشد هم مانند اخلاف طنز نویس ایرج ، بی پروا ترین حمله ها را به زبان طنز حلاوت بخش مزاج ستمدیدگان و شوکران کام مستبدان و ریاکاران باشد .

در اولین ابیات عارفنامه باسادگی مضمون و عریانی پیام روبرومی شویم که باز ایرج به زبان مخصوص خویش عامیانه با تجاهل العارف خود در قالب مردم عامه به گپ زنی و گله گذاری با دوستی قدیمی می پردازند و پس از ایجاد علاقه و انگیزه با چنین مقدمه ای یکباره به خواننده شوکی وارد می کند :

بدینجا چون رسید اشعار مخلص
پریشان شد همه افکار مخلص

که یارب بچه بازی چو چکارست
دچار است ؟
که بروی عارف و عایم

عارف در مصراع چهارم هم عارف قزوینی می تواند باشد و هجائی نیش دار به این یار بی وفا ، هم مفهوم هام و خاص را می رساند هم عارف می تواند بیانگر این باشد که در این طریق سیاست پیشه و مشهدی بقال فرقی ندارند و بقولی همه سروته یک کرباسند !

در ادامه با حمله به حجاب نظر خویش را - که بر گرفته از نظر آزادی غرب است - بیان می کند اما در این ابیات هم از نظر اخلاق عامه به دریده ترین بیان ذکر می گردد اشاراتی نهفته و گاه بسیار رندانه دیده می شود . جائی که می گوید : «چرا حب الوطن اندر دلت نیست ؟ گوئی ریشخندی به تمامی سیاستمداران می زند که خود را وارث این وطن پاره پاره می دانند و بکار بردن کلمه ی وطن در اینجا خود حامل کنایه ای پوشیده است . داستان چادر ادامه همان بحث در مورد حجاب است که باز ایرج وقتی از زبان شخصیت ها صحبت می کند به کنایه از انتقاد و به استهزاء گرفتن ریاکاران دست بر نمی دارد :

نمی دانی نظر بازی گناهست - زما قبر چهار انگشت راه راست

تومی گوئی قیامت هم شلوغ است - تمام حرف ... دروغ است

بعد از پایان داستان و نتیجه گیری از آن باز خود را به کوچه ی علی چپ می زند و می شود همان عامی زاده ی دهن لُق که به رفیق نارفیق خویش هجا می گوید و خود را آماده می کند برای حمله ی بعدی یعنی حمله به سیاست پیشه گان مردم فریب :

تو این کرم سیاست چیست داری؟ - چرا پا بردم افعی گزاری؟

سیاست پیشه مردم حيله سازند - نه مانند من و تو پاکبازند

سیاست پیشگان در هر لباسند - بخوبی همدیگر را می شناسند

بدین رو یکدیگر را پاس دارند - یکیشان گر به چاه افتد در آرند

نمی دانی که ایران است اینجا - حراج عقل ایمان است اینجا

تا اینکه باز این سلسله ادامه می یابد و ایرج پس از تعریف و ادای سپاسی از دوست موافق خود کلنل محمد خان پسیان سخن از دوستان قدیمی می کند و گوئی رشته کلام به کلی قطعی می شود در این میان ابیات و تعابیر لطیفی به چشم می خورد که در آخر بحث خواهد آمد .

دوباره عارف به مسأله آزادی زن می پردازد

به قربانت مگر سیر پیازی؟ - که در رو بند و چادر نمازی؟

تو مرآت جمال ذوالجلالی - چرا مانند شلغم در جوالی...؟!

حتی شکایت ها یا به قولی راز و نیازهایی را هم که ایرج با خدای خویش دارد خالی از درد زمانه نیست درد مردم خویش ، رنج هایی که در این دوره دیده است ، بدبختی ها که از هر گروه باشی چه فقیر و چه غنی باز شاهد آن هستی حتی اگر در آن سهم نباشی ...

خدایا تا به کی ساکت نشینم - من اینها جمله از چشم تو بینم

چرا پا تو کفش ماگذاری - چرا دست از سرما برنداری

تو این ... و ... آفریدی - تو توی چرت ما مردم دویدی! ...

وباز وقتی به بزرگان سیاست می رسد :

از آن گویندگاهی لفظ قانون - که حرف آخر قانون بود نون

اگر داخل شوند اندر سیاست - برای شغل و کارست و ریاست

بزرگان وطن را از حماقه - نباشد بر وطن یک جو علاقه

و پس از اینکه عارف را از سیاست پیشه مردم بر حذر می دارد جمع تمام حرفها را در چند سطر بدین زیبایی می آورد و گویی تابلوی نقاشی دروه یخویش را با این تصاویری به پایان می برد :

بیا عارف بکن کاری که گویم
تو جویم
توبامن دوستی خیر از

اگر خواهی که کارت کار باشد
باشد
همیشه دیک بخت بار

دو زرعی مولوی را گنده تر کن
معتبر کن
خودت را روضه خوانی

چو نطق خوب و آوازت درست است
بودست
سورات هم اگر کم بود

عموم روضه خوانان بی سواداند
ترا این موهبت تنها نداند !

وبه او پیشنهاد می کند که بعد از این چنین عمل کن که :

سر منبر وزیران رادعا کن
ریا کن
بصدیق ارنیست ممکن با

بگو از هیأت این هیأت ماست
شود ماست
که در این فصل پیدا می

زاصلاحش چه می خواهی از این بیش
ریش !
که نبرد در وزارتخانه یک

وکیلان را بگو روح الامینند
زمینند
زعرش افتاده پا بند

غم ملت زبس خوردند مردند
خوردند
ورم کردند از بس غصه

بزرگان هم چو بیند این عجب را
لب را
که عارف بسته از تعیب

کنند آجیل ماجیل تو را کوک
بادست مقبول

که وافورت دهد

بکش تریاک و برزلفش بده دود
مودود

خدا روزی کند عیشی چنین را
...!!!

عموم مؤمنات و مؤمنین را

ایرج به لحاظ زبان شعری در چند سال اول این عهد جزو پیشروان ادبی کشور محسوب می شود ، روشنفکری متعهدی که به مردم و وطن خویش علاقه دارد . وهمدوش دوستان اهل قلم خود - عارف - عشقی - فرخی - بهار - دهخدا ... ، به روشنگری مردمی پرداخته که خواب آلودگی قرون ، هنوز بیدار نشده بودند و بسیاری از اخلاقیات ناپسند ، خرافه ، بدعت ها ، را میراث از عهدهای پیشین خود داشته اند ، درویشی ریاضت گونه یاهمان گدائی امروزی را از اضمحلال و تغییر خط سیر عرفان در ایران ، هم چنین پذیرش ستم ، تسلیم در برابر ظلم و ظالم ، مراسم عجیب و غریبی که به نامهای مختلف به مذهب تحمیل شده است و ایرانی جماعت سنگینی همه این موارد تاریخی را بر کرده ی ذهن جمعی و تاریخی خود حمل می کند . آگاهی دادن - به هر طریق - علاج و مرهمی شاید باشد بر این درد جانفزا ؛^{۲۳}

« گاهی خنده و شوخی گذران و خفیف وزاییده ی نقضها و اشتباهات کوچکی وبی اهمیت است و زمانی تلخ و زهر آگین و ناشی از عیوب و مفساد و گمراهی هایی که مقام اخلاقی طبیعت بیشتری را تنزل می دهند . سپس هر چه مخالفت نویسنده و بغض و کینه ی او نسبت به حوادث زندگی شدیدتر و قویتر باشد به همان نسبت طنز کاری تر و دردناکتر می شود ؛ و در پایان این مقاله باز با اظهار تأسف از اینکه هنر جامعه ادبی ایرانی به حدی نرسیده است تا واقعیت ها را بدون مصلحت اندیشی وباید ها و نیاید های ریاکارانه ، به بحث بنشیند چند سطری از علی اصغر حلبی نقل می کنم و با چند بیت از انقلاب ادبی سخن را به دست اشارت و اشارت دان می سپارم :

« گروهی نیز برخی از نوشته های یک نویسنده را لایق تدریس نمی دانند و آن را حذف کرده و سر خود بخش دیگر آن را که به تصور آنها قابل تدریس است برای دانش جویان ودانش آموزان درس می دهند . اگر نوشته ی کسی به خیال تو قابل درس دادن نیست آنرا کنار بگذار و درس دادنی را تدریس کن . در کار دیگران چرا دست می بری ؟ اگر کسی روی نوشته ی تو خط بکشد و آن را

آجودانی در کتاب یا مرگ یا تجدد ص ۱۶۳ می آورد : ایرج یا آنکه شعرش از نظر سبک و زبان بیشتر از شعر بهار و ادیب به سروده های شاعران خاص دوره مشروطه نزدیکتر است و حتا از جهت روانی و در عین حا فصیح و استوار بودن از شعر همه شاعران خاص دوره مشروطه برتر و هنری تر است اما از جهت محتوا [خصوصیت برجسته ایرج میرزا - م] شعر او نه تنها در خدمت سیاست روز نبوده است بلکه اساسی ترین درون مایه های شعر مشروطه را به زبان طنز مورد انتقاد قرار داده است . اگر شاعران دوره ی مشروطیت برای حفظ ایران و پیشبرد اهداف سیاسی خود در پی انگیزتن احساسات وطن خواهانه و عواطف مذهبی و دینی مردمند ... ایرج آنگونه تند روی ها را که گاه دچار تمایلات شدید شوونیستی میشود نمی پذیرد ...]

نامعقول بداند می پسندی؟ از این گذشته برای هر کس همین اندازه مالکیت جایز است - اگر چه معتقد به انقلابی ترین احزاب کمونیستی هم باشد - بنابراین دیگری چه حق دارد که در نوشته های اودست برده او را بی ادب و هزال و مخالف اخلاق و هجوگری و جز آنها بخواند...»^{۲۴}

همه گویند که من استادم
در سخن داد تجدد دادم

هر ادیبی به جلالت نرسد
هر خری هم به وکالت
نرسد :

هریکی حرف بزدساده و راست
الوزراست
نتوان گفت رئیس

تو میندار که هر احمق و خر
مقبل السلطنه گردد آخر

کاراین چرخ و فلک تو در توست
باطن اوست ..

کس نداند که چه در

(قسمتی از انقلاب ادبی - و نیشخندهای ایرج به اربابان سیاست)

[تمامی نقطه چین هایی که به جای کلمات جا افتاده قرار گرفته جهت حفظ عرف معمول و در بعضی موارد شأن عنوان مذکور است .]

منابع و مأخذها :

۱. ادوار شعر فارسی (از مشروطیت تا سقوط سلطنت) محمد رضا شیفعی کدکنی - علمی - تهران 1280.
۲. از صبا تا نیما - یحیی آرین پور - جلد دوم (آزادی - تجدد) فرانکلین - تهران 1251..
۳. افکار و آثار ایرج میرزا - تدوین : سید هادی حائری (کورش) - انتشارات جاویدان - تاقیان 64.
۴. تجلی زن در آثار مولوی - زلیخا شقفی ، انتشارات .
۵. تحقیق در حوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا و خاندان و نیاکان او - دکتر محمد محجوب - چاپ سوم 1354 -

مقدمه ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران - دکتر علی اصغر حلبی²⁴

۶. دیوان ایرج میرزا، به اهتمام خسرو، کتابخانه ی مظفری .
۷. فرهنگ اصطلاحات ادبی - سیماداد - مروارید. 1378 -
۸. فرهنگ معین - ج - 4 دکتر محمد معین .
۹. مقدمه یا بر طنز و شوخ طبعی در ایران، دکتر علی اصغر حلبی - موسسه پیک ترجمه و نشر
پائیز. 65.
۱۰. یا مرگ یا تجدد - دفتری در شعر و ادب مشروطه - ماشالله آجودانی - نشر اختران - ۱۳۸۳

* کاریکاتور وحید ضیائی (روی جلد) از: قاسم لطفی